

بررسی شیرین و خسرو هاتفی در مقایسه با خسرو و شیرین نظامی

مرضیه راغبیان^۱

دکتر احمد امین^۲

چکیده

منظومه خسرو و شیرین، یکی از پنج گنج نظامی است که شاعران توانمند بسیاری پس از او، کوشیده‌اند به نظیره‌پردازی این اثر بپردازند. مولانا عبدالله هاتفی خرجردی، از شاعرانِ اواخر دوره تیموری و اوایل عصر صفوی، از توانمندترین نظیره‌پردازان و مقلدان نظامی است که شیرین و خسرواش را به تقلید از خسرو و شیرین نظامی، سروده است. این اثر، در بین سایر شیرین و خسروهای سروده شده پس از نظامی، شباهت زیادی به خسرو و شیرین نظامی دارد. همچنین هاتفی را در مقایسه با سایر مقلدان نظامی، باید از جمله شاعران توانمند به شمار آورد و اثرش را از برترین خسرو و شیرین‌های سروده شده در ادب پارسی شمرد. تاکنون مقالات و بررسی‌های زیادی در مورد خسرو و شیرین نظامی و برخی از نظیره‌پردازان او صورت گرفته است و اغلب، این آثار را از نظر عناصر داستان بررسی کرده‌اند، اما به شیرین و خسرو هاتفی، کمتر توجه شده است. در این مقاله، افزون بر بررسی روند داستان، با در نظر گرفتن تمام رخدادها و مقایسه روایت دو شاعر از این نظر، به شخصیت‌های اصلی و فرعی دو اثر و اختلاف پردازش دو شاعر به این شخصیت‌ها، پرداخته‌ایم.

کلیدواژه: خسرو و شیرین، نظامی، هاتفی، بررسی سیر داستان، بررسی شخصیت‌ها

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. پست الکترونیکی: ma.raghebain@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد.

الف - خسرو و شیرین نظامی

خسرو و شیرین، سروده حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی گنجه‌ای (۵۳۰ - ۶۱۴ هـ) است. حکیم را به سبب سرایش پنج گنجش، باید بزرگ‌ترین شاعر داستان‌های عاشقانه در ادب پارسی به شمار آورد که با سرودن دو منظومه بی‌مانند خسرو و شیرین و لیلی و مجنون در حوزه داستان‌های عاشقانه، بر آثار پیش و پس از خود، انگشت کشیده است. او خسرو و شیرین را به بحر هزج مسدس مقصور و محذوف، در ۶۵۰۰ بیت سروده. این منظومه که به سال ۵۷۶ هـ ق یعنی دوران پختگی قریحه شاعری وی سروده شده، به ظاهر جهت جلوس «طغرل بن ارسلان سلجوقی»، به وی تقدیم شده است، اما هدف اصلی از سرایش این منظومه را باید یادکردی از همسر از دست رفته‌اش، «آفاق» دانست. به این ترتیب سخن نظامی در این منظومه از دل برآمده و به همین سبب چنین دلشین و ماندگار شده است.

ب - خسرو و شیرین در منابع پیش از نظامی

قبل از نظامی نیز به خسرو و شیرین و داستان این دو، اشاره شده است. داستان شیرین متعلق به اواخر دوره ساسانی و بیانگر فرهنگ و آیین‌های آن روزگار است. «قطعاتی از این حکایت در کتاب المحاسن و الاضداد منسوب به جاحظ ذکر شده. ابومنصور ثعالبی در غرر الاخبار و ابوعلی مسکویه در ندیم/الفردی و ابن نباته در شرح العیون، هر یک از این حکایت، شرحی نوشته‌اند...»^۱.

طبری در تاریخ الامم و الملوک، جاحظ در المحاسن و الاضداد و ثعالبی در غرر اخبار ملوک/الفرس به شیرین اشاره کرده‌اند و فردوسی داستان را با تفصیل بیشتری نقل کرده است.^۲ البته در این آثار، شیرین کنیزکی ارمنی است، اما در روایت نظامی تبدیل به شاهزاده‌ای بر صدر نشسته شده است. خسرو دوم ساسانی، چه در تاریخ و چه داستان‌های غنایی، تقریباً چهره‌ای یکسان دارد. از فرهاد نیز در منابع مذکور سخنی نمی‌رود، مگر در روایت بلعمی و مجمل‌التواریخ که به عنوان مهندس کوه‌تراش و عاشق شیرین معرفی شده است.^۳

قبل از نظامی، منظومه‌هایی نیز از داستان خسرو و شیرین سروده شده است؛ مانند منظومه‌ای از رودکی و ابوشکور بلخی که از آنها فقط ابیاتی در فرهنگ‌ها و تذکره‌ها باقی مانده و اصلشان از بین رفته و از چگونگی آنها، اطلاعی در دست نیست.

از جمله منظومه‌هایی که نظامی در سرودن خسرو و شیرین بدان‌ها نظر داشته و اکنون در دست است، یکی روایت فردوسی است در شاهنامه از حکومت خسرو پرویز که بخشی از آن به رابطه این دو شخصیت مربوط است؛ اما همان گونه که نظامی خود نیز در آغاز داستان خسرو و شیرین بیان کرده، ضمن پیش رو

۱. به نقل از دیوان قصاید و غزلیات نظامی، تصحیح استاد سعید نفیسی، ص ۳۸۱-۳۸۵.

۲. آیتی، داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی، مقدمه: ص بیست و شش.

۳. محمدی افشار و اویسی، «مقایسه سه قهرمان خسرو و شیرین نظامی با دو نظیره آن (شیرین و خسرو امیرخسرو دهلوی و عبدالله هاتفی)»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۷۴ (پیاپی ۱۸۸)، ص ۳۵.

داشتن شاهنامه، به تکرار سخن فردوسی، نپرداخته، بلکه بیشتر بُعد عاشقانه زندگی خسرو پرویز و حوادث مربوط به خسرو و شیرین را مدنظر داشته است. بدین ترتیب، ضمن آنکه اصل موضوع در هر دو روایت یکی است، موارد تشابه چندان در شیوه کار، ترتیب و چگونگی حوادث، شخصیت‌های داستان و جنبه‌های دیگر، بین این دو روایت، نمی‌توان یافت.

در واقع، موارد خلاف بین این دو روایت، بیش از شباهت آنهاست. از جمله آنکه در روایت نظامی، محور اصلی داستان، خسرو و پیدایش شیرین در زندگی اوست و دیگر حوادث، بر این محور استوار است و پرجاذبه‌ترین بخش‌های داستان نیز به فراز و فرود حوادثی مربوط می‌شود که به این رابطه عاشقانه برمی‌گردد، در حالی که در روایت فردوسی، چنین نیست و در آن از شیرین، سایه بسیار کم‌رنگی در سیر حوادث می‌توان دید. در روایت فردوسی، مریم - دختر پادشاه روم - که یکی از زنان خسرو و رقیب شیرین است، به وسیله شیرین مسموم و کشته می‌شود، در حالی که در روایت نظامی، به مرگ طبیعی می‌میرد. دوران کامرانی خسرو پرویز در روایت نظامی، پس از وصال خسرو و شیرین، آغاز می‌شود و مطابق خواست شیرین، خسرو پرویز تا پایان عمر، دادگری پیشه می‌کند و کشور را آبادان می‌دارد. سرانجام نیز خود از فرمانروایی کناره گرفته، حکومت را به فرزندش، شیرویه، می‌سپارد؛ در حالی که مطابق روایت شاهنامه، خسرو پس از قدرت یافتن، به بیداد می‌گراید تا آنجا که بزرگان کشور با او به مخالفت برمی‌خیزند و او را از قدرت برکنار کرده، شیرویه را بر تخت می‌نشانند؛ شیرویه پدر را در بند و سرانجام نابود می‌کند. رابطه شیرویه با شیرین نیز در دو روایت، اختلاف دارد و نهایتاً اوج زیبایی که در پایان این منظومه در روایت نظامی تصویر شده، با آنچه در روایت شاهنامه آمده، دارای تفاوت‌های چشمگیری است. وزن دو منظومه هم از بارزترین تفاوت‌های صوری و موسیقایی این دو منظومه است.^۱ به این ترتیب، تصویری که فردوسی از خسرو و به ویژه، از شیرین به دست می‌دهد، با آنچه نظامی آورده، تفاوت دارد. نظر فردوسی به شیرین چندان مهر آمیز نیست.^۲

منظومه دیگری که نظامی به یقین از آن تأثیر پذیرفته - با آنکه موضوعش با خسرو و شیرین تفاوت دارد - داستان ویس و رامین، سروده فخرالدین اسعد گرگانی در قرن پنجم است. ویس و رامین داستان عشق دو دل‌داده به همین نام و از جمله آثار معروف ادب غنایی فارسی است. با اینکه این داستان به جهت شخصیت‌ها، فضا، زمان، موقعیت تاریخی و سیر حوادث، داستان مستقل دیگری است، بین دو منظومه، مشابهت‌های بسیاری دیده می‌شود.^۳ در اینجا فقط موارد تشابه را به اختصار ذکر می‌کنیم:

۱. یکسانی وزن دو منظومه؛ یعنی بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن (فعولن))؛
۲. آغاز مشابه دو منظومه؛

۱. یوسفی، «بررسی تطبیقی ویس و رامین و خسرو و شیرین»، مجله ادبستان، شماره ۳۶، ص ۱۸۰.

۲. آیتی، داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی، مقدمه: ص بیست و شش.

۳. یوسفی، «بررسی تطبیقی ویس و رامین و خسرو و شیرین»، مجله ادبستان، شماره ۳۶، ص ۱۸۰.

۳. شباهت بین شخصیت‌های دو داستان؛ از جمله «شهر» در ویس و رامین، از جهات گوناگون همانند «مهمین بانو» در خسرو و شیرین است. ویس به عنوان یکی از قهرمانان اصلی منظومه فخرالدین اسعد به لحاظ گوناگون مشابه شیرین است. شاه موبد و خسرو، نیز از لحاظ برخی خصوصیات و نقش و مقامی که در داستان دارند، مشابه یکدیگرند و.. دیگر شخصیت‌ها نیز هر کدام با یکدیگر تشابهی دارند.

۴. مشابهت حوادث داستان: ظهور فرهاد و عاشق شدن او بر شیرین، همانند پیدا شدن رامین است در جریان عادی زندگی ویس. دو قهرمان این دو داستان، در مقابل آزمون‌های سختی قرار می‌گیرند: آزمون گذر از آتش برای رامین و آزمون کندن و از پیش پا برداشتن کوه عظیم بیستون برای فرهاد. ازدواج خسرو با مریم، دختر پادشاه روم، و در انزوا و غم هجران ماندن شیرین، بسیار مشابه ازدواج رامین با گل، دختر فرمانروای گوراب، است؛ همچنین است جنگ شاه موبد با قیصر روم در ویس و رامین و جنگ خسرو با بهرام‌گور در خسرو و شیرین، حادثه شکارگاه برای خسرو و شاه موبد و... حوادث کوچک دیگر.

۵. همانندی زبان دو منظومه. هر دو منظومه به جهت موسیقی شعر، تصاویر شعری و شیوه بیان، بسیار مشابهت دارند. از این نظر مواردی هست که نظامی آگاهانه، دقیقاً به نظیره‌سازی دست می‌زند. ۶. بسامد بالای ترکیبات تازه و خاص در هر دو منظومه، بالا بودن و سنخیت تصاویر شعری، از جمله استعاره، بیان نکته‌های اخلاقی و فلسفی در ضمن روایت داستان به مناسبتی درخور و.. همه بیانگر همانندی‌هایی در این دو منظومه است.

بی‌تردید این همه تشابه را نمی‌توان از نوع توارد به شمار آورد و چون ویس و رامین حدود ۱۲۵ سال پیش‌تر از خسرو و شیرین آفریده شده، این برداشت بسیار بدیهی است که نظامی به منظومه ویس و رامین نظر داشته و از تجربه‌های داستان‌پردازی فخرالدین اسعد به گونه‌ای صحیح و مطلوب، بهره گرفته است.^۱

ج - شیرین و خسرو هاتفی

پس از نظامی، مقلدان بسیاری، به تقلید از او، سعی در سرودن داستان خسرو و شیرین کرده‌اند و هیچ یک توفیق او را نداشته‌اند. میان سرایندگان این منظومه، امیر خسرو دهلوی، عرفی شیرازی، وحشی بافقی، وصال شیرازی و هاتفی، از همه مشهورترند. در این میان، ما به بررسی شیرین و خسرو هاتفی پرداخته‌ایم. مولانا عبدالله هاتفی خرجردی، از شاعران اواخر دوره تیموری و اوایل عصر صفوی است. سال تولد وی را باید ۸۲۲ هـ.ق دانست.^۲ بنا به روایت اکثر تذکره‌نویسان، او خواهرزاده جامی و از شاگردان اوست. مذهب هاتفی، شیعه اثنی عشری بوده و در طریقت عرفانی خود نیز به سلسله کبرویه منسوب است.^۳ هاتفی مانند برخی از شاعران عهدتیموری، به خمسه‌سرایی رو آورد و مثنوی‌های لیلی و مجنون، شیرین

۱. به تلخیص و با افزودن توضیحاتی، برگرفته از: یوسفی، «بررسی تطبیقی ویس و رامین و خسرو و شیرین»، مجله ادبستان، شماره ۳۶، ص ۱۸۰ - ۱۸۲

۲. فخرالزمانی ملاعبدالنبی قزوینی، تذکره میخانه، ص ۱۱۵.

۳. هاتفی، شیرین و خسرو، مقدمه، ص ۹.

و خسرو، هفت منظر و ظفرنامه (در مقابله با اسکندرنامه) را سرود.^۱ شیرین و خسرو، دومین مثنوی از خمسة ناتمام اوست که آن را به تشویق جامی سروده و به قاسم انوار تقدیم کرده است. هاتفی اثر خود را به تقلید از خسرو و شیرین نظامی و در همان وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن»؛ یعنی بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف، پدید آورده است؛ البته باید گفت هاتفی در سرودن این اثر، مضمون‌های تازه و معانی لطیف خلق کرده و کارش تقلید صرف نیست، به ویژه چون شاعر در سلک مشایخ اهل تصوف قرار داشته، اندیشه‌های صوفیانه و زاهدانه را در داستان تعمیم داده است. تعداد ابیات این اثر در تصحیح اسدالله یف، ۱۸۱۵ بیت است.^۲

در مقدمه شیرین و خسرو آمده است: «سیماهای آفریده هاتفی (شیرین، خسرو و فرهاد) با سیماهای آفریده فردوسی، نظامی و خسرو دهلوی متفاوت است. خسرو در داستان هاتفی، سیمای تجسم یافته شاهان و شاهزادگان معاصر هاتفی است. هدف شاعر نیز، تنبیه دادن شاهان زمان، به واسطه سیمای خسرو است. خسرو سرگرم عیش و عشرت است و بدین سبب، مملکت رو به تباهی می‌نهد. سلطان بایقرا نیز به عیش و عشرت می‌پردازد. در ابیات زیر که در پایان داستان آمده، وضعیت واقعی زندگی در قرن پانزدهم میلادی انعکاس یافته است:

شده آیین داد و عدلش از یاد ز بیدادی، ممالک رفته بر باد...
فراغت بسته رخت از ملک ایران شده هم روستا، هم شهر ویران

فرهاد هاتفی نیز، سیمای جالبی دارد. در سرشت او کاری بدتر از خیانت نیست. او با خصلت‌های نیک انسانی آراسته است. فرهاد مردی جسور است و دل حساس و نرمی دارد. او تجسم سیمای یکی از هزاران کاسب شهری در قرن پانزدهم میلادی خراسان و ماوراءالنهر است و از جهت اخلاق، کار و دانش، زور بازو و عشق و محبت، مقابل خسرو قرار گرفته است. نیروی فرهاد، رمز قدرت طبقه کاسب بیدار شده شهر است و توجه شاعر، کاملاً با فرهاد است.^۳

هاتفی داستان را با تمهید دیگری که از واقع‌گرایی روایت نظامی کاسته است، شروع می‌کند. در شعر نظامی محلی برای حوادث غیرطبیعی و خواب و خیال‌های غیرعادی نیست. اما هاتفی گاهی این عناصر را با بنا بر اعتقادات مذهبی یا به پیروی از روایات افسانه‌ها، داخل در حکایات شیرین و خسرو کرده است؛ مثلاً به گفته هاتفی، هرگز از نداشتن فرزند مغموم است تا وقتی در خواب می‌بیند که خورشید از گریبانش برآمده است که تعبیر آن، تولد خسرو است. دیگر اینکه خسرو از همان روزهای شیرخوارگی، «بزرگ اندیشه

۱. برای آشنایی بیشتر با آثار هاتفی و آگاهی از نسخ خطی آثار، به ویژه شیرین و خسرو او و نیز آگاهی از سایر خسرو و شیرین‌های سروده شده در ادب فارسی، رک: راغبیان، «بررسی نسخه‌های خسرو و شیرین (با تأکید بر شیرین و خسرو هاتفی)»، میراث شهاب، شماره ۶۷.

۲. رک: هاتفی، شیرین و خسرو، همان.

۳. همان.

خرد» بود و:

به شیرینی دلش می‌بود مایل که تخم مهر شیرین داشت بر دل^۱
نویسندهٔ مقدمهٔ شیرین و خسرو، عبدالمحمد آیتی، شخصیت‌های این منظومه را به سبب مطابقت با عصر
شاعر، کاملاً متفاوت با سیمای این شخصیت‌ها در اثر نظامی تصور کرده است، در حالی که سیمای فرهاد
در هاتفی و نظامی، چندان متفاوت نیست.
به هر روی، گر چه هاتفی خود در داستان لیلی و مجنون می‌گوید:
نوباوهٔ من ز باغ کس نیست این روشنی از چراغ کس نیست
من عاریت کسان نپوشم پس ماندهٔ این و آن ننوشم
و تقلید را انکار می‌کند، اما در توصیفات خود، به ویژه توصیف شیرین، گاه گرفتار تقلید از نظامی می‌شود.
برای نمونه:

شب افروزی چو مهتاب جوانی سپه چشمی چو آب زندگانی (نظامی)
سپه چشمی چو آب زندگانی سهی قَدی چو سرو بوستانی (هاتفی)

در مضمون‌های داستان نیز هاتفی گاه گرفتار تقلید است که نمونه‌های این تقلید در مقاله آمده. نظامی
در توصیف، اعجوبه‌ای است. او با قدرتی شگفت، با استفاده از توصیف، به صحنه‌سازی و شخصیت‌پردازی
پرداخته است؛ چندان که هیچ کس قدرت مقابله با او را نداشته و مقلدانش هر چند کوشیده‌اند داستان خسرو
و شیرین را به قلم خود، با مضمون و توصیفی جدید بسرایند، باز هم ناگزیر از تقلید شده‌اند.

۱. بررسی سیر توالی دو داستان

آغاز داستان:

داستان خسرو و شیرین نظامی، با روایت هرمز آغاز می‌شود. هرمز پادشاه دادگر ایران بود که با نذر و
قربانی از خدا طلب فرزندی کرد و خدا نیز در پاسخ نذرهایش، به او پسری زیبا و فرخنده طالع عطا فرمود.
هرمز از آنجا که او را شاهی کامل دید، نامش را خسرو پرویز نهاد. اما در روایت هاتفی، هرمز شبی خواب
می‌بیند که خورشید از گریانش بر آمده، شعاع آن جهان را زینت داده است. معبران، تعبیر خوابش را صاحب
فرزند شدن دانستند. مدتی بعد، پسری زیبا و مبارک طالع به دنیا آمد و نامش از غیب، خسرو پرویز نهاده
شد، زیرا قرار بود در آینده، پادشاه جهانیان گردد. هاتفی از همین ابتدای داستان، تعریض زیبایی به عشق
خسرو به شیرین می‌زند و زیرکانه قصه را به این عشق کشانده، خواننده را مشتاق ادامهٔ داستان می‌کند.
او خسرو را از نوزادی، مایل به خوردن شیر و غذای شیرین معرفی کرده، دلش را وجود عشق شیرین در
ذات او بیان می‌دارد:

نخوردی شیر از پستان دایه نبودی گر ز شیرینیش مایه

۱. مؤید، «در مدار نظامی (۴): مقلدان خسرو و شیرین نظامی»، ادبیات و زبان‌ها، ایران‌شناسی، شماره ۱۷.

غذای آن بزرگ اندیشه خرد
 به شیرینی دلش می‌بود مایل
 اگر شیرین نمی‌بودی نمی‌خورد
 که تخم مهر شیرین داشت در دل
 نظامی نیز با آوردن یک بیت، چنین مضمونی می‌سازد:

چو میل شگرش در شیر دیدند
 به شیر و شگرش می‌پروریدند

به این ترتیب، عشق خسرو به شیرین را عشقی ذاتی و درونی بیان می‌کنند. هاتفی و نظامی با آوردن این تعریض در ابتدای داستان، خسرو را با همه هوس‌بازی، سبک‌سری، غرور و لجajتش، عاشق واقعی شیرین بیان می‌دارند و از خواننده دعوت می‌کنند تا با دقت بیشتر، به تأثیر شگرف عشق شیرین و شخصیت والای او بر وجود خسرو بنگرد.

نظامی در شرح کودکی خسرو، به اینکه وی از ابتدای کودکی آموزش‌های علمی و جنگی می‌بیند، اشاره کرده، از استادی به نام «بزرگ امید» نام می‌برد که فردی بسیار دانا و عاقل است و خسرو از او بهره‌های بسیار می‌برد. هاتفی گر چه به آموزش دیدن خسرو اشاره می‌کند، نامی از این معلم بزرگ نمی‌برد؛ به این ترتیب یکی از شخصیت‌های مثبت و کارساز، در داستان هاتفی حضور ندارد. به طور کلی، شخصیت‌های فرعی زیادی در روایت نظامی حضور می‌یابند که در داستان هاتفی، حتی نامی از آنها برده نمی‌شود. این خود سبب کوتاه‌تر شدن داستان هاتفی نسبت به داستان نظامی شده است.

یکی از تفاوت‌های بزرگ شیرین و خسرو با خسرو و شیرین، در ماجرای به صحرا رفتن خسرو است. این دو شاعر با پرداختن دو ماجرای مختلف، از خسرو دو تصویر متفاوت ارائه داده‌اند. این دو ماجرای مختلف، در روند داستان نیز تأثیرگذار بوده، تفاوت‌هایی را ایجاد کرده است. برای روشن‌تر شدن این تفاوت‌ها، ماجرای به صحرا رفتن خسرو را از دو روایت هاتفی و نظامی، به اختصار بیان می‌کنیم؛ سپس به ذکر تفاوت و تأثیر این اختلاف‌ها در روند داستان می‌پردازیم.

در خسرو و شیرین نظامی، روزی خسرو به قصد صید، به دهی می‌رود و چنان مشغول می‌شود که خورشید غروب می‌کند؛ از این رو خانه‌ای در ده طلب می‌کند و در آن مجلس بزمی آراسته، به عیش و طرب می‌پردازد. در این حین، یکی از غلامانش، غوره‌ای از کشته دهقان صاحب‌خانه می‌خورد و اسبش نیز به کشته دهقان، دهان می‌زند. چون هرمز را از این ماجرا با خبر می‌سازند، از این بی‌عدالتی و تجاوز به مال دهقان، بسیار خشمگین می‌شود و مجازات ظالم را در مورد پسرش نیز به جا می‌آورد. به دستور هرمز، اسب خسرو را می‌کشند؛ غلامی را که از غوره دهقان خورده بود، به دهقان می‌بخشند؛ تخت خسرو را در عوض آنکه خسرو شبی را در منزل دهقان به سر برده بوده، به دهقان صاحب‌خانه می‌دهند و ناخن نوازنده چنگ را شکسته، ابریشم تارش را پاره می‌کنند.

پس از آن، خسرو شرمگین و غمناک، پیران با تجربه را شفیع قرار داده، به دربار شاه می‌رود و مراتب عذرخواهی را به جای می‌آورد. هرمز نیز از این همه طلب پوزش خرسند گشته، او را ولیعهد خویش می‌گرداند. آن شب خسرو به نیایش با خدا می‌پردازد و چون به خواب می‌رود، نیای خود را در خواب می‌بیند.

جد خسرو، او را در عوض صبر و شکیبایی مقابل آنچه از دست داده، به چهار چیز بشارت می‌دهد: ۱. به سبب صبر در مقابل آنکه غلامش را گرفتند، دل‌رامی چون «شیرین» نصیبش می‌شود؛ ۲. در مقابل از دست رفتن مرکبش، به اسبی بی‌همتا به نام «شبدیز» دست می‌یابد؛ ۳. به علت شکیبایی در مقابل بخشیدن تختش به دهقان، «تختی شاهانه» و بی‌مانند به دست می‌آورد و چهارم آنکه چون مطربش را بی‌ساز کردند و او خشمگین نشد، نوازنده‌ای یگانه و ماهر به نام «باربد» نصیبش می‌شود.

اما در داستان هاتفی، ماجرا به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد:

خسرو به قصد صید با همراهانش به دشت و صحرا رفته، به عیش و شادمانی می‌پردازد. شب هنگام، آتشی از دهی نمودار می‌شود و آنان به آن ده رفته، به عشرت می‌نشینند. یکی از یاران خسرو، به زور از درخت دهقان سیب می‌خورد و دهقان به دادخواهی نزد خسرو می‌آید. چون آن فرد از ترس جان، خوردن سیب را انکار می‌کند، خسرو به دهقان می‌گوید که چاره‌ای جز شکافتن شکم او نیست، اما اگر سیب را آنجا نیابیم، تو را هم به قصاص خون او خواهیم کشت. چون چنین می‌کنند، سیب را در شکم فرد می‌یابند؛ از این رو خسرو دارایی آن یار ظالم را به دهقان می‌دهد. وقتی خبر این ماجرا به هرمز می‌رسد، از این دادخواهی فرزند بسیار خشنود شده، او را گرمی‌تر می‌دارد.

در روایت نظامی، خسرو دچار اشتباه شده، به زیردستی ظلم می‌کند و هرمز دادخواهی کرده، فرزند را به عقوبت ظلمش گرفتار می‌کند. نظامی هرمز را دادخواهی بزرگ معرفی می‌کند که با برپاداشتن عدالت، حتی در مورد فرزند خود، به پسر در اوان جوانی، درس عدالت می‌دهد. اما در روایت هاتفی، خسرو عادل است و خود دادخواهی می‌کند؛ پدر نیز از این عدالت‌خواهی او بسیار خرسند می‌گردد و او را به برپایی هر چه بیشتر عدل، پس از مرگ خود فرا می‌خواند.

مورد دیگر آنکه در روایت نظامی، از آنجا که خسرو اشتباه کرده و مورد عقوبت پدر واقع شده، پشیمان و دردمند، از خدا طلب بخشش می‌کند و آن گاه که پدر و پروردگار از او در می‌گذرند، خواب نیای خود را می‌بیند. همان گونه که گفتیم، جد خسرو او را به چهار گوهر ارزشمند مژده می‌دهد. خسرو در طول داستان به این چهار مورد دست می‌یابد، اما در داستان هاتفی، چنین خوابی دیده نمی‌شود؛ از این رو انتظار دستیابی به این چهار گوهر ارزشمند نیز به گونه‌ای که در روایت نظامی مشاهده می‌شود، نیست. نکته دیگر آنکه هر دو شاعر پس از جاری شدن عدالت، با ابیاتی، از اینکه کافران چنین به برپایی عدل اصرار داشتند، مسلمانان را سرزنش می‌کنند.

ورود شیرین به داستان:

پس از این، شیرین وارد داستان می‌شود. ورود او با توصیف شاپور، ندیم خاص خسرو است. او در داستان بسیار تأثیرگذار است. تأثیر او با توصیف شیرین برای خسرو آغاز می‌شود و با میانجی‌گری‌اش ادامه می‌یابد. در انتها نیز به پایمردی اوست که دو عاشق به وصال یگدیگر می‌رسند.

وقتی خسرو از شاپور می‌خواهد از عجایی که دیده سخن بگوید، از شیرین و مهین بانو می‌گوید. نظامی از توصیف مهین بانو، عمه و سرپرست شیرین - که قلمرو وسیعی را با عدالت فرمانروایی می‌کند - آغاز

می‌دارد؛ سپس جمال شیرین را توصیف می‌کند و عقل از سر خسرو می‌رباید؛ پس از اینها به توصیف شب‌دیز، اسب تندرو و بی‌همتای شیرین - می‌پردازد. این شبرنگ بی‌همتا، همان‌گونه که نیای خسرو وعده داده، به تصاحب خسرو در خواهد آمد. شاپور در پایان توصیفاتش می‌گوید:

نه شیرین‌تر ز شیرین خلق دیدم نه چون شب‌دیز شبرنگی شنیدم

اما هاتفی ابتدا جمال شیرین را توصیف می‌کند و آنگاه که خسرو مست و عاشق گشت، از نژاد و سرپرستش می‌گوید تا خسرو او را بهتر بشناسد. او توصیفی از شب‌دیز نمی‌آورد، زیرا در روایتش شب‌دیز از ابتدا اسب خسرو است. شاپور که خسرو را شیفته و ندیده عاشق کرده، برای چاره‌سازی، از جانب خسرو به ارمن فرستاده می‌شود. گر چه هاتفی و نظامی هر دو، شاپور را به پایمردی توصیف می‌کنند، شیوه این پایمردی و وساطت را متفاوت بیان می‌دارند. در روایت نظامی، شاپور سهم بیشتری در این وساطت دارد. شاپور به ارمن می‌رود. فصل تابستان بوده و شیرین و یارانش هر روز به سبزه‌زاری رفته، به عیش و نوش می‌نشسته‌اند. شاپور از پیران آن دیار، نزهتگاه روز آینده شیرین و یارانش را می‌پرسد و سحرگاه به آن مکان رفته، تصویر خسرو را که بر کاغذی کشیده، به یکی از درختان آنجا نصب می‌کند. چون زیارویان به آنجا می‌رسند، مشغول عیش می‌شوند؛ در آن حین، چشم شیرین به آن تصویر می‌افتد و با دیدار آن صورت، مست می‌شود؛ از این رو صورت را پاره می‌کنند و به شیرین می‌گویند که دیوان آن تصویر را برده‌اند. شاپور سه مرتبه آن تصویر را در راه شیرین نصب می‌کند و شیرین بار سوم، مست و مدهوش از دیدار آن تمثال، از یارانش چاره‌جویی می‌طلبد و یکی از زیبا رویان را می‌گمارد تا از هر که در راه می‌بیند، در مورد آن تمثال پرسش کند.

شیرین نظامی، از بیان تمایل قلبی‌اش در همان ابتدا امتناع نمی‌ورزد و به راحتی لب به ابراز می‌گشاید. وقتی پس از آن، شاپور را می‌بیند و شاپور در خلوت، از صاحب تمثال، خسرو، برایش می‌گوید، شیرین به راحتی و بدون شرم، از شیفتگی و شوریدگی‌اش می‌گوید و زبان به اعتراف می‌گشاید که:

در این صورت بدان‌سان مهر بستم گه گویی روز و شب صورت پرستم

آن گاه شاپور نیز راز خسرو را فاش می‌سازد و از عشق و شیفتگی او نسبت به شیرین می‌گوید. سپس با توصیف زیبایی از خسرو، شیرین را مدهوش‌تر می‌کند و چون شیرین از او تدبیر می‌طلبد، او را دعوت به فرار می‌کند و انگشتی خسرو را به او می‌بخشد تا اگر در راه شاه را ببیند، انگشتی به او بنمایاند و اگر نه، به مشکوی خسرو رود، زیرا با این نشان شاه، او را گرمی خواهند داشت. بدین گونه شیرین، بدون اطلاع مهین بانو و بدون همراه، به دیار خسرو می‌شتابد. اما چاره‌گری شاپور به قلم هاتفی، متفاوت است. این تفاوت، حال و هوای متفاوتی خلق می‌کند و در شخصیت شیرین نیز تفاوت‌هایی نمودار می‌سازد.

در روایت نظامی، شیرین دختری آزاد است که با ندیمان زیارویش به هر تفرج‌گاهی می‌رود، به راحتی با غریبه سخن می‌گوید، به او راز می‌گوید و محیط زندگی‌اش به گونه‌ای است که ترس از ملامت و رسوایی

ندارد، اما در روایت هاتفی، شاپور چون از مکان شیرین می‌پرسد، به او می‌گویند که دیدار او برای هیچ نامحرمی ممکن نیست:

شوی گر باد، ره سویش نیابی غباری از سر کویش نیابی

نباشد دیدن او سرسری کار بود از دیده‌ها پنهان پری وار

آن فرد به شاپور می‌گوید که شیرین در قصرش باغی دارد که در آنجا با یارانش به عیش می‌نشیند و:

ز جنس مرد اصلاً ناید آنجا نه نامحرم، نه محرم باید آنجا

در آن باغ، روزنی است که شیرین گاه از آن روزن بیرون را می‌نگرد. شاپور به آنجا می‌رود و آینه‌ای مقابل روزن می‌گذارد. اندکی بعد، شیرین از آن روزن به بیرون می‌نگرد و شاپور تصویر او را که در آینه می‌افتد، کنار تصویری که از خسرو کشیده، می‌نگارد. آن‌گاه بادی می‌وزد و آن تمثال را به درون قصر می‌برد. شیرین در آن کاغذ می‌نگرد؛ تصویر خود را می‌شناسد و مدهوش تصویر خسرو می‌شود.

شیرین روایت هاتفی که در فضایی بسته می‌زید و غریبه‌ای به خلوتش راه ندارد، جرأت و شاید حق بیان علاقه خود را ندارد؛ از این رو لب فرو می‌بندد و چون دایه، او را تمثال بر دست می‌بیند، تصویر را نقش انبیاء و کعبه می‌خواند و می‌گوید هر که این تصویر را ببوسد و بر چشم مالد، نور چشم می‌یابد؛ به این ترتیب، کسی از عشق شیرین با خبر نمی‌شود که چاره‌سازی کند و شاپور را بیابد. خود شیرین نیز جرأت و جسارت شیرین نظامی را ندارد تا بر اسب بنشیند و به جستجوی معشوق بتازد. شیرین هاتفی تنها، بدون همدمی که از دردش با خبر باشد و بدون جسارت و چاره‌سازی، با درد می‌سازد و شاپور تنها با تصویری از شیرین، نزد خسرو باز می‌گردد.

به این ترتیب، هاتفی نقش زیبا رویان و کنیزان شیرین را حذف می‌کند. شاپور نظامی با زیرکی و هوشیاری بیشتر (نسبت به شاپور هاتفی) پیش می‌رود. نظامی با تفصیل بسیار، سه بار چاره‌گری را توصیف می‌کند و در این میان، به توصیف دقیق زیبارویان و کنیزکان شیرین و عشرت آنها می‌پردازد. اما هاتفی از آنجا که شاپور تنها از روزنی شیرین را دیده، به توصیفی دقیق نمی‌پردازد. این موضوع، هم متأثر از اهمیت بیشتر نمادپردازی نزد هاتفی است و هم پابندی او را به رعایت هر چه بیشتر هنجارهای مورد قبول جامعه دینی آن زمان نشان می‌دهد.

دیدار خسرو و شیرین در شکارگاه:

هاتفی صبر می‌کند تا سرنوشت، به چاره آن دو می‌آید. روزی که خسرو با همراهان به شکار رفته، به دنبال غزالی از یاران جدا می‌شود و به دشتی می‌رسد. شیرین نیز چون انتظارش از حد می‌گذرد، راز خود به دایه می‌گوید و با او، برای آرام کردن خاطر، به تفرج می‌رود. از قضا به همان دشت می‌رسد و چون نظر بر خسرو می‌اندازد، در می‌یابد که تمثالی که او را مدهوش کرده، نقش صورت همین جوان است، اما چنان که گفتیم، خود قدرت چاره‌سازی ندارد؛ از این رو از دایه می‌خواهد که پیش رود و از نام و نشانش پرسد. خسرو، حقیقت را می‌گوید و شیرین به دیدار او شتافته، به وصالی کوتاه مدت می‌رسند، اما ناگهان قاصدی از راه

رسیده، خبر از مرگ هرمز می‌دهد و خسرو را با خود همراه می‌سازد. به این ترتیب، آنچه این وصال کوتاه را ممکن می‌کند، دست سرنوشت است، نه چاره‌گری شاپور؛ همچنین شیرین هاتفی، هرگز درد و رنج شیرین نظامی را تحمل نمی‌کند. روشن است که پیرنگ داستان هاتفی در اینجا بسیار سست شده و رابطه علت و معلولی و سیر طبیعی داستان خلل پذیرفته است. در روایت نظامی، تا روی دادن این وصال، راهی طولانی در پیش است و درد فراقی بسیار. همین انتظار، با اتفاقات و تحمل مصائب زیاد، سروده نظامی را بسیار جذاب‌تر از هاتفی کرده است.

مهمین بانوی نظامی چون از رفتن شیرین با خبر می‌شود، ناله سر می‌دهد و متأثر می‌شود، اما، «مهمین بانو به رفتن میل ننمود/ نه خود رفت و نه کس را نیز فرمود» زیرا مهمین بانو از جنس شیرین است. او تربیت کننده شیرین جسور و آزاده است و در انتخاب راه، آزادش گذاشته. می‌داند که اگر راهی شده، دلیلی داشته و مانع او شدن، شایسته نیست.

اما شیرین توانمند، با جرأتی مثال زدنی و به دور از ترس راهزنان و دزدان، بر اسب نشسته و می‌تازد. میان راه، وقتی خسته از پیمودن، به آبی می‌رسد، لباس از تن بر گرفته، تن به آب می‌سپارد. خسرو نیز گرفتار حسادت دشمنان شده و آنها به نامش سکه زده، پدر را ضدش شورانده‌اند. او از طریق «بزرگ امید»، آموزگار کودکی و یار جوانمردش، از بد دلی پدر باخبر شده، از شهر می‌گریزد. او در راه، به چشمه‌ساری که شیرین تن در آن می‌شست، گذر می‌کند و ماهرویی تن برهنه می‌بیند. خسرو از دیدن چنان منظره‌ای، حیرت زده می‌شود. شیرین بی‌خبر از اینکه چشم نامحرمی تماشاگر اوست، چون سر از آب بر می‌آورد و چشمش به خسرو می‌افتد، شرم می‌کند و شگفت آنکه شاهزاده‌بی‌مغرور و هوس‌باز چون خسرو، چون متوجه شرم و پرهیز آن زیبارو می‌شود،

به صبری کآورد فرهنگ در هوش	نشاند آن آتش جوشنده را جوش
جوانمردی خوش آمد را ادب کرد	نظر گاهش دگر جایی طلب کرد

و جوانمردانه نظر از زیبا رو بر می‌گیرد و به خلاف هوای دل، از آنجا می‌گذرد و به راه خود می‌رود. این ترتیب، شگفت که در سراسر داستان موج می‌زند و حتی در مورد شاهزاده‌یی چون خسرو، صادق است. در داستان نظامی، ارزش زن چندان بالاست که حتی شاهزاده، بدون میل و با وجود پرهیز زن، از نظر کردن به او خودداری می‌کند. از همین روست که شاپور برای چاره‌سازی راهی ارمن می‌شود، می‌کوشد تا شیرین را شیفته خسرو سازد. او تا شیرین لب به اعتراف عشق نمی‌گشاید، از عشق خسرو به او سخن نمی‌گوید. خسرو نیز با آنکه به غرور و هوس‌بازی شناخته شده، مشکویی پر از زیبارویان دارد، هرگز برای رسیدن به زن دلخواهش، حتی زیبارویی چون شیرین با آن همه عتاب و ناز، به زور شمشیر و انبوه لشکر متوسل نمی‌شود و حتی به التماس و لابه لب می‌گشاید. این همه استغنا و خویشتن‌داری که در ادامه از آن بیشتر خواهیم گفت، در سراسر داستان موج می‌زند. روایت هاتفی، فاقد چنین شخصیت‌پردازی‌هایی است. هرگز شیرین، خسرو و دیگران، چنان ساخته نمی‌شوند که قابل باور و ملموس باشند.

بعد از آن دیدار کوتاه، شیرین نیز که مدهوش دیدار گشته، خسرو را به سبب نداشتن جامه شاهی، کسی غیر از دلدار خود تصور می‌کند و گر چه «هوای دل رهش می‌زد که برخیز / گل خود را بدین شکر برآمیز»، ولی «دگر ره گفت: از این ره روی برتاب / روا نبود نمازی در دو محراب // و گر هست این جوان آن نازنین شاه / نه جای پرسش است او را در این راه // مرا په کز درون پرده بیند / که بر بی‌پردگان، گردی نشیند» به این ترتیب، وفاداری به معشوقی ندیده و حجب و خوشتنداری را پیشه می‌سازد. خسرو نیز در دل می‌شورد که «به نادانی ز گوهر داشتم چنگ / کنون می‌بایدم بر دل زدن سنگ». این گفت و گوهای درونی یا تک‌گویی‌ها، به پیرنگ داستان در این قسمت کمک کرده و خواننده را به شناخت بهتری از دو شخصیت اصلی داستان رهنمون شده است.

ورود شیرین به مشکوی خسرو:

پس از آن، شیرین به مشکوی خسرو می‌رسد. انگشتی خسرو را به آنان می‌نماید، اما «رقیبانی که مشکو داشتندی / شکر لب را کنیز انگاشتندی»

شیرین مدتی بعد، از گریختن خسرو از نزد پدر و رهسپاری‌اش به ارمن خبر می‌یابد و متأثر و اندوهناک، طلب قصری در کوهستان می‌کند و از مشکو به قصر دور افتاده می‌رود. اما خسرو به ارمن می‌رسد و مهین بانو، او را خدمت می‌کند و گرمی می‌دارد. خسرو نیز به عیش می‌نشیند. در این حین، شاپور به او می‌پیوندد. شاپور، خسرو را از احوال شیرین باخبر می‌کند و قرار می‌شود دوباره شاپور به دیدار شیرین رود. خسرو مهین بانو را از عشق او به شیرین و احوال شیرین باخبر می‌کند و مهین بانو از او می‌خواهد تا باخبرش سازد و اسبی گلگون نام را که هم تک شب‌دیز است، به او می‌بخشد.

شاپور چاره‌ساز، به پایمردی نزد شیرین می‌رسد و شیرین که او را تنها همدم و غمخوار و چاره‌ساز می‌بیند؛ از آنچه بر او گذشته می‌گوید و از او تدبیر می‌خواهد. شاپور، شیرین را بر گلگون می‌نشانند و به گلزار شاه می‌برد. در این میان، هرمز در می‌گذرد و خسرو به مداین می‌شتابد. شاپور چون می‌بیند خسرو در میعادگاه نیست، شیرین را به ارمن باز می‌گرداند.

چون شیرین فراری نزد مهین بانو باز می‌گردد، مهین بانو او را سرزنش نمی‌کند و بی هیچ عتابی به استقبالش می‌رود، زیرا گفتیم که او نیز از جنس شیرین و آشنا با عوالم دلدادگی است و می‌داند شیرین دلباخته است.

نخستین وصال خسرو و شیرین:

پس از مرگ هرمز، با شماتت بهرام چوبین، مردم از خسرو می‌رمند و به بهرام می‌پیوندند. بهرام از سرداران سپاه هرمز است که سودای تاج خسروی در سر دارد. خسرو نیز دل شکسته، نزد شیرین می‌شتابد و دو عاشق، به وصال می‌رسند. شیرین به دور از تحکّمت متعصبانه و آسوده از شایعه‌سازی‌ها، با خسرو می‌نشیند، می‌گوید، می‌خندد و به میدان چوگان می‌رود، اما چنین دختری با همه عشق به خسرو، به نصیحت مهین بانو و ندای خرد خود، حریم حرمت نمی‌شکند و به گستاخی‌های مستانه خسرو، مجال نمی‌دهد. او قسم یاد کرده که:

«اگر خون گریم از عشق جمالش نخواهم شد مگر جفت حلالش»

در این میان، ماجرای چوگان باختن و صید تازی شیرین و زیبا رویانش با خسرو و یارانش، از توصیفات زیبایی نظامی است که توانمندی و قدرت شیرین را در کنار دلبری و ناز و عتابش به تصویر می‌کشد و از او شخصیتی بی‌مانند می‌سازد. ماجرای صید تازی شیرین و خسرو را هاتفی هم آورده، اما توصیف میدان صید نظامی، مفصل‌تر، زیباتر و با جزئیات و توصیفات بیشتری همراه است.

یکی از توصیفات زیبای دیگر نظامی که در هاتفی نیست، توصیف و بیان ماجرای افسانه‌سرایی ده دختر (زیبارویان و کنیزکان شیرین) است که هر یک با بیانی زیبا و جذاب، عشق خسرو و شیرین را توصیف می‌کنند. این ده دختر که فرنگیس، سهیل، عجب‌نوش، فلک‌ناز، همیلا، همایون، سمن‌ترک، پریزاد، ختن‌خاتون و گوهرملک نام دارند، همیشه همراه شیرین‌اند و خسرو پس از ازدواج با شیرین، آنها را به ازدواج یاران خود در می‌آورد.

به این ترتیب، شیرین دلربایی و ناز و عشوه‌ معشوقانه می‌کند، اما خود مست و بی‌طاقت نمی‌گردد و با خویشتن‌داری‌ای مثال‌زدنی، عفیف می‌ماند. عاقبت نیز که خسرو را مست و مدهوش از عشق و گستاخ می‌یابد، در پاسخ خواهش‌های بی‌اندازه‌ شاهزاده، او را زیرکانه به باز پس گرفتن ملک فرا می‌خواند و دلبرانه چنان برمی‌انگیزد که پا در رکاب می‌آورد و می‌رود.

پیروزی خسرو بر بهرام و ازدواج با مریم:

گفتیم که خسرو هرگز معتقد نبود که می‌تواند به حکم شاهزادگی، با زور و شمشیر، دلبری برگزیند و به رغم هوای دل و لابه و عجز بسیار، تشنه از عطش عشق شیرین باز می‌گردد، بی‌آنکه عتابی کند و در صدد انتقام بر آید. او به جانب روم می‌شتابد و از قیصر درخواست کمک می‌کند. قیصر نیز سپاهی بی‌شمار به یاری‌اش می‌فرستد و دخترش، مریم را، به همسری او در می‌آورد؛ زنی که هرگز مورد انتخاب و علاقه خسرو نیست، چندان که از مرگش غمگین نمی‌شود، اما چنان که خواهیم گفت، همیشه حرمتش را دارد. خسرو با کمک سپاه قیصر روم، بر بهرام پیروز می‌گردد.

این ماجرا که از روایت نظامی گفته شد و با توصیفات زیبا پرداخته شده، در روایت هاتفی نیست. ماجراهایی که داستان را جذاب‌تر، قدرت قلم نظامی را نمایان‌تر و شخصیت‌های خسرو، شیرین، مهین بانو و حتی کنیزان شیرین و بزرگ‌امید را ملموس‌تر و روشن‌تر می‌کند و داستان را پرماجرتر و زیبا تر می‌سازد. در روایت هاتفی، خسرو که پس از مرگ پدر به مداین باز می‌گردد، همچون روایت نظامی، بهرام چوبین را طالب سلطنت و مردم را ضد خود می‌یابد، اما در داستان هاتفی، خسرو بدون فرار کردن نخست و بدون طلب یاری از پادشاه روم، تصمیم به جنگ با سپاه بهرام چوبین می‌گیرد و سرانجام، او را شکست می‌دهد. در روایت نظامی، این شیرین است که خسرو را به باز پس گرفتن ملک برانگیخته، در زندگی‌اش تحول می‌آفریند؛ تحولی که به ضرر خودش تمام می‌شود و برایش سرآغاز دردهای بسیار می‌گردد، اما در روایت هاتفی، شیرین چنین تأثیری نمی‌گذارد و چون صحبتی از قیصر روم و کمک گرفتن از او نیست، از ازدواج

با مریم نیز سخنی به میان نمی‌آید؛ تنها در پایان داستان که شیرویه حضور می‌یابد، او پسر مریم معرفی می‌شود و در طول داستان، هیچ سخنی از ازدواجش، شماتت‌ها و حسادت‌هایش نیست. این ایجاز در قصه و عدم انسجام، به سستی پیرنگ انجامیده است.

در شیرین و خسرو، شیرین پس از رفتن خسرو - که خود هیچ دخالتی در آن نداشته - نامه‌ای در تعزیت مرگ هرمز می‌نویسد و عطش عشق خسرو را تندتر می‌کند، چندان که در زمستان پر برف، پا در رکاب کشیده، به سوی ارمن می‌تازد و این بار، عاشقانه‌تر از بار قبل، بزمی می‌آرایند. در روایت هاتفی نیز شیرین به نصیحت مهین بانو و ندای عقل، تن به آلوده کردن عصمتش نمی‌دهد و بر آن است که تنها «به آیین زناشویی شود جفت». شیرین هاتفی چنان شیرین نظامی، ناز و کرشمه بیشتر کرده، همراه کنیزانش با خسرو و یاران او، به صید می‌رود، به عشرت با خسرو می‌نشیند، اما مست و مدهوش نمی‌شود.

هاتفی پس از این، ماجرای فرهاد را پیش می‌کشد و معلوم نمی‌شود چرا بدون وجود مانعی، ازدواج و وصلت روی نمی‌دهد، ولی در روایت نظامی، اظهار دلدادگی و درد و نیاز خسرو و شیرین ادامه می‌یابد، اما به سبب وجود مریم، خسرو اجازه ازدواج و حتی ملاقات آشکار با شیرین را ندارد، چرا که مریم «ملک را داده بُد در روم سوگند / که با کس در نسازد مهر و پیوند».

مرگ مهین بانو و فرمانروایی شیرین:

شیرین نظامی پس از رفتن خسرو، از دوری او ناله سر می‌دهد و در این تنگنا، مهین بانو در می‌گذرد و فرمانروایی را به شیرین می‌سپارد، اما شیرین «به مولایی سپرد آن پادشاهی / دلش سیر آمد از صاحب‌کلاهی» او در راه رسیدن به خسرو، سروری و وطن مألوف را رها کرده، همراه چند کنیز و چارپا و دیبا و دینار، به راه می‌افتد. در این میان، خبر مرگ بهرام چوبین را برای خسرو می‌آورند و خسرو بزمی می‌آراید. در این بزم، از سی سخن بارید یاد می‌شود. از این لحن‌ها در داستان هاتفی، صحبتی به میان نمی‌آید.

عطش عشق خسرو و تلاش برای دوستی پنهانی با شیرین:

خسرو که از طریق شاپور، پنهانی از احوال شیرین با خبر است، از نزدیک شدن شیرین مطلع می‌شود، اما «ز مریم بود در خاطر هراسش / که مریم روز و شب می‌داشت پاسش». خسرو که در عطش شیرین می‌سوخت، عجباً که برای دیدار یار، به لابه و اصرار در مقابل مریمی که هرگز دوستش نداشته، می‌پردازد و از او اجازه می‌خواهد، اما مریم به خواهش شاه، پاسخ منفی می‌دهد و حتی قسم یاد می‌کند که اگر شیرین به این کشور آید، خود را می‌کشد و شاه نیز با وجود قلب ناآرام و دل اندوهناک، تن به خواسته مریم می‌دهد. این رفتار تحسین‌برانگیز خسرو در مقابل زنان، چه شیرین دلربا و معشوق و چه مریم تحمیل شده که حتی از مرگش چندان ناراحت نمی‌شود، از برجستگی‌های ویژه شخصیت خسرو است که نظامی به زیبایی آن را در گوشه گوشه داستان نموده است. این زاویه از شخصیت خسرو در داستان هاتفی نیست؛ از این رو خسرو هاتفی بیش از خسرو نظامی هوس‌باز، مغرور و لجباز، دیده می‌شود.

به هر روی، خسرو در می‌یابد که آشکارا به وصل شیرین نخواهد رسید و تصمیم می‌گیرد با شیرین

«نهفته دوستی ورزم پری‌وار». شاپور، شیرین را از این خواسته شاه باخبر می‌سازد و پیداست که زیبای مغرور، «به تندی برزد آوازی به شاپور / که از خود شرم‌دار ای از خدا دور» و با خشم و عتاب، فریاد بر می‌آورد که «نمانم جز عروسی را در این سنگ / که از گنج کرده باشندش به نیرنگ». او از بی‌وفایی خسرو ناله سر می‌دهد و با سرزنش و عتاب بسیار، شاپور را نزد خسرو می‌فرستد.

عشق فرهاد:

پس از این، نظامی ماجرای عشق فرهاد را می‌آورد و در حالی که مریم مانع ازدواج دو دلدادۀ است، حضور فرهاد، نمک بر زخم خسرو می‌ریزد. او وقتی در داستان نظامی حضور می‌یابد که دست‌یابی شیرین به شیر، به سبب دور بودن از چارپایان مشکل بوده و او نیز که غذایش از مادیان و میش بوده، از شاپور کسی را می‌طلبد که جویی سنگی بسازد و شیر را از آن سو که چارپایان هستند، در آن روان سازد.

فرهاد به درگاه شیرین می‌آید و چون سخن شیرین را می‌شنود و ناز و دلبری‌اش را می‌بیند، «ز گرمی خون گرفتش در جگر جوش». فرمان شیرین را اجابت می‌کند و «به یک ماه از میان سنگ خارا / چو دریا کرد جویی آشکارا». شیرین چون با خبر می‌شود، «بسی بر دست فرهاد آفرین کرد». پس از این، فرهاد از سوز عشق، راه صحرا می‌گیرد و به زاری می‌نشیند. نحوه تربیت و غرور هنرمندانه فرهاد، در هر دو روایت نظامی و هاتفی، مانع از آن است که حتی عشق خود را اظهار کند، زیرا می‌داند که شیرین، دل در گرو عشق خسرو دارد.

شیرین پی به تعلق خاطر فرهاد برده، اما نه او را می‌راند و نه با او عتاب می‌کند؛ او را به خدمت می‌گیرد و با نیروی عشقش، به بازوان فرهاد، توانی شگفت می‌بخشد.

شخصیت فرهاد در هر دو روایت یکسان است، گرچه شیوه‌های بیان متفاوت و ماجراها مختلف‌اند، عشق بی‌مانند فرهاد، با حال و هوایی یکسان دیده می‌شود. عکس‌العمل کلی شیرین و خسرو نیز در مقابل این عشق، تقریباً یکسان است.

در روایت هاتفی، روزی فرهاد در گذر شیرین را می‌بیند و عاشق او می‌گردد تا آنکه همچون روایت نظامی، با معرفی شاپور، به خدمت شیرین در می‌آید و به نیروی عشق و هنر، جویی چون حوض کوثر خلق می‌کند و از تحسین و خشنودی شیرین بهره می‌یابد.

پس از این، هر دو شاعر به وصف مناظرۀ خسرو با فرهاد می‌پردازند. خسرو پس از اینکه از ماجرای عشق فرهاد باخبر می‌شود، به توصیف نظامی، «هوس در دل فزود آن دلستان را» و نیز «به دیگر نوع، غیرت برد بر یار»؛ از این رو او را نزد خود می‌خواند و با او به گفتگو می‌نشیند. نیروی عشق، چنان پاسخ‌های دندان‌شکنی بر لب فرهاد می‌نشانند که خسرو عاجز می‌ماند. این مناظره به قلم نظامی، زیباتر و مفصل‌تر از هاتفی است. نظامی این مناظره را در ۲۶ بیت و هاتفی تنها در دو بیت آورده است.

در روایت نظامی، خسرو به یاران خود می‌گوید: «به زر دیدم که با او برنیایم / چو زرش نیز بر سنگ آزمایم»؛ به همین سبب از فرهاد، برداشتن کوهی را که در گذرگاه قصر اوست، طلب می‌کند و فرهاد شرط کار را دست برداشتن خسرو از شیرین می‌گذارد.

خسرو خشمگین می‌شود، اما چون کار را غیر ممکن می‌یابد، رضایت می‌دهد و فرهاد عاشق که وجود خود را با هستی شیرین یکی کرده، به نیروی عشق، تیشه بر کف می‌گیرد و علاوه بر صاف کردن کوه، صورت شیرین را بر کوه نقش می‌کند و با آن تمثال، به گفتگو و اظهار درد عشق می‌پردازد.

اما در روایت هاتفی، چاره‌اندیشی خسرو به گونه‌ای دیگر است. گرچه هر دو به آزار فرهاد بر می‌خیزند، خسرو هاتفی پس از مشورت با یاران، تصمیم می‌گیرد فرهاد را در چاهی عمیق بر قلّه کوه زندانی کند. چنین می‌کنند و دهانه چاه را سنگ می‌گذارند، فرهاد رنجور و غم‌دیده، به میتینی در چاه دست می‌یابد و شروع به کندن کوه می‌کند. ناگاه به معدن لعلی می‌رسد و «گشادش نشتر میتین دل تنگ / ز خون لعل داد آن راه را رنگ»، «به یک هفته گیاه درد و اندوه / برون آورد سر از پای آن کوه» و از آنجا که «فراوان بود لعل آبدارش / رقم می‌زد بر آنجا نام یارش». هر شب اوباشانی به آن کوه آمده، دامن از لعل پر می‌کردند و با خود می‌بردند؛ به این ترتیب، لعل‌های قیمتی با نام شیرین، در دست هر گدا دیده می‌شد. شیرین که چنین دید، از خسرو خواست راز این کار بگشاید. شاپور گشایش کار را به دست فرهاد دید و او پاسخ داد: «هنر آورد بیرونش از آن چاه / هنر بنمود سوی دلبرش راه».

استفاده هاتفی از نماد چاه در این قسمت داستان هم ناشی از منش صوفیانه اوست. گرچه عشق بی‌سرانجام فرهاد برای پردازش صوفی‌مدارانه شاعرانی چون هاتفی مناسب است، او در این بخش هم خوب از عهده بر نمی‌آید و سوز و گداز سخنش هم‌پای شاعرانی چون وحشی بافقی نیست.

خسرو دوباره فرهاد را مخاطب قرار داده، لب به سرزنشش می‌گشاید و چون در می‌ماند، از او می‌خواهد تا کوه سر راهش را صاف کند و اینجا نیز چون روایت نظامی، شرط فرهاد، شیرین است و خسرو «به وعده راهزن شد کوهکن را».

هاتفی با آنکه داستانی کوتاه‌تر از نظامی پرداخته، بسیاری از اتفاق‌ها را حذف کرده و از برخی شخصیت‌ها یادی نکرده، قصه فرهاد را پر ماجراتر از نظامی آورده و ماجرای زندانی کردنش را به داستان اضافه کرده است. این ماجرا چندان با فضای داستان هماهنگ نیست و اغراقی غیر ملموس در آن موج می‌زند که شاید به سبب کم‌توانی قلم شاعر باشد. اما در روایت نظامی که فضای داستانی هماهنگ مشاهده می‌شود، چنین اغراق‌های غیر ملموس، جایی ندارد.

در روایت نظامی، روزی شیرین به قصد دیدن فرهاد، به کوه بیستون می‌رود و فرهاد رنجور، با دیدار معشوق، توانی شگفت می‌یابد و کوه را با قدرتی بی‌مانند می‌شکافد. هنگام بازگشت شیرین، نظامی صحنه‌ای جالب خلق می‌کند: اسب شیرین می‌میرد و فرهاد، شیرین را همان‌گونه که بر اسب نشسته، به گردن گرفته، به قصرش می‌برد.

مرگ فرهاد و مریم:

در هر دو روایت نظامی و هاتفی، به خسرو خبر می‌دهند که فرهاد به سبب این دیدار، نیرویی عجیب یافته و بیم آن است که کوه را شکافد و به جا آوردن وعده را درخواست کند. خسرو از پیروان هوشیار، راهنمایی می‌طلبد و آنان می‌گویند که باید قاصدی نزد فرهاد فرستاد و به او خبر از مرگ شیرین داد تا

«مگر یک چند افتد دستش از کار». چون قاصد این خبر را به فرهاد می‌رساند، او پس از لابه و اظهار دردی کوتاه، جان می‌دهد تا در آن جهان به شیرین بپیوندد.

پس از مرگ فرهاد، شیرین به عزاداری می‌پردازد. هاتقی، مرگ مهین بانو را نیز در همان هنگامه رقم می‌زند و غم شیرین را جان‌گدازتر می‌سازد. خسرو در هر دو روایت، از بابت غمگینی شیرین در رنج است؛ از این رو تعزیت‌نامه‌ای با سرزنش به شیرین می‌نویسد.

در روایت نظامی، مریم که تا اینجا مانع رسیدن دو عاشق بوده، چشم از جهان فرو می‌بندد و گر چه «برست از چنگ مریم شاه عالم»، خسرو حرمت او پاس می‌دارد و مدتی به احترامش عزاداری می‌کند. گفتیم که خسرو شخصیت زن را بزرگ و گرامی می‌داشته و این دلیلی دیگر بر آن مدعاست. احترام به زنی که دوستش نمی‌داشت و مانع خوشبختی‌اش می‌دانست، حتی پس از مرگش، جالب توجه است. در این حال، شیرین به خسرو تعزیت‌نامه‌ای می‌نویسد. در روایت هاتقی، گر چه چون از مریم و ممانعتش یادی نشده، از مرگش نیز سخن به میان نمی‌آید، شیرین پاسخ نامه خسرو را می‌دهد و خسرو را عتاب و سرزنش می‌کند.

ازدواج خسرو و شکر:

در روایت نظامی، خسرو که از عتاب و ناز و غرور شیرین در خشم است، به می خوردن، غم از دل بیرون می‌کند. او در مجلس عیش خود، گستاخانه از یاران، سراغ زیارویی می‌گیرد و شکر اصفهانی را برایش وصف می‌کند. دختری زیبارو که عشرت‌کده‌ای دارد و «جز این عیبی ندارد آن دلارام / که گستاخی کند با خاص و با عام» و عجب از خسرو که می‌کوشد کسی را که چنین توصیفی از او می‌شود، به جای شیرین محبوب و دلارام، در دل نشاند.

او نزد شکر می‌رود و با او به عیش می‌نشیند. چون خسرو مست می‌شود، شکر چراغ را می‌برد و در تاریکی، کنیز خود را نزد شاه می‌فرستد و شاه به گمان شکر، با او نرد عشق می‌بازد. آن کنیز، احوال خسرو را به شکر می‌گوید و چون خسرو از شکر می‌پرسد که آیا مهمانی چون او دیده، شکر خسرو را بی‌همتا می‌خواند، اما از عیب او که بدبویی دهانش است، یاد می‌کند و چاره آن را یک سال خوردن سوسن و سیر معرفی می‌کند. شاه یک سال به پند شکر عمل می‌کند و پس از آن باز شبی به دیدار شکر می‌رود و چون سال قبل، با کنیز او خلوت می‌کند. صبح هنگام که شکر به دیدارش می‌آید، طعنه به شکر می‌زند که «چو گیتی با همه کس عشق بازی». آن گاه شکر راز فرستادن کنیزکان را به جای خود، فاش می‌سازد و خسرو گرچه ابتدا ناخرسند می‌گردد، پس از تفحص و دریافت حقیقت سخن شکر، «ملک را فرخ آمد فال اختر / که از چندین مگس چون رست شکر // فرستاد از سرای خویش خواندش / به آیین زناشویی نشاندش» بدین ترتیب، گرچه خسرو ابتدا به هوس و به گمان پر کردن جای خالی شیرین نزد شکر می‌شتابد، چون به این نکته پی می‌برد که «سمندش گرچه با هر کس به زین است / سنان دور باشش آهین است»، از شخصیت شکر خوشش می‌آید و او را به همسری بر می‌گزیند؛ تنها نه به قصد آنکه با لعبتی نرد عش بازی، بلکه، از آن رو که شخصیت او را قابل ستایش می‌یابد. اما شکر برایش جای خالی شیرین را پر نمی‌کند و

عشق او به شیرین شدیدتر می‌شود.

در روایت هاتفی، خسرو پس از دریافت نامهٔ پر عتاب شیرین، مست و مدهوش، میل دیدارش می‌کند. شیرین چون با خبر می‌گردد، چاره‌ای نمی‌یابد، چرا که در بستن به رویش سزاوار نیست و در گشادن، رسوایی به بار خواهد آورد.

یکی از ندیمان پیشنهاد می‌کند که بگویند شیرین عازم قصر شاه شده و کنیزان، شاه را گرامی دارند. چنین می‌کنند و خسرو پس از استراحتی، شیرین را می‌بیند و به گفتگو می‌نشینند، ولی چون مست می‌شود، شیرین از کنارش بر می‌خیزد و با وجود اصرارهای فراوان خسرو، تن به رسوایی نمی‌دهد. خسرو که از این عتاب بسیار خشمگین شده، تصمیم می‌گیرد که او را فراموش کند و آن‌گاه می‌شنود که زیبا رویی شکر نام در سپاهان است. کسانی را نزد شکر می‌فرستد تا بلکه شیرین را فراموش کند، «اما چو نقل مجلس خسرو، شکر شد / از او کام مرادش تلخ‌تر شد».

به این ترتیب، در روایت هاتفی، ماجرای شکر با آن تفصیل نظامی بیان نمی‌شود و پس از آنکه خریداران خسرو نزد شکر می‌رسند، شکر به خلوت خسرو می‌رود. نه توصیف چندانی از زیبایی شکر می‌شود، نه از گمان بدی که به او می‌رود و نه از نیرنگی که به کار می‌گیرد؛ بنابراین روایت هاتفی از ماجرای خسرو و شکر که - جدا از داستان خسرو و شیرین، قابل تأمل و بررسی و زیباست - بی بهره است. گذشته از آن ماجرای شکر در روایت نظامی، پس از عتابی که شیرین در قصر خود با خسرو داشته، ذکر نشده. نظامی عتاب شیرین را پس از این رقم می‌زند. گفتیم که زن در این داستان، صاحب مقامی والا است. این مسئله حتی در مورد شکر صاحب عشرت‌کده هم صادق است. او نیز به راحتی، گوهر عصمت نمی‌آلاید، گر چه به او گمان نادرست می‌رود و رسوا و ناپاکش می‌دانند، او چنین نیست. این شخصیت‌پردازی و توصیفات نیز مطابق فضای داستان است، ولی در روایت هاتفی که اصلاً فضای مشخصی شکل نگرفته و هماهنگی جایی ندارد، شکر نیز از شخصیت‌پردازی مبرا است.

روانه شدن خسرو به قصر شیرین:

در روایت نظامی، شیرین که با همهٔ دلبری و ناز و عشوه، پاک و بی‌آلایش است، به تضرع به درگاه خدا رو می‌آورد و ابیات زیبایی در این مناجات سروده می‌شود. خداوند، پاسخ این نیایش را می‌دهد و دل خسرو را دوباره نرم می‌گرداند. آن‌گاه است که خسرو به قصد دیدار شیرین، مست و مدهوش، راهی قصر دلدار می‌گردد و در این روایت نیز شیرین از ننگ می‌هراسد. اینجا خود تصمیم می‌گیرد کنیزان را به استقبال بفرستد، چرا که گفتیم شیرین نظامی خود چاره‌گر دردهایش هست ولی شیرین هاتفی همیشه نیازمند همراهی دیگران است. خود به بالای بام می‌رود و در حالی که بی‌صبرانه مشتاق وصال است، دندان بر جگر می‌فشارد و عذاب می‌کشد، ولی پاسدار حریم عفت خود می‌شود و در مقابل التماس‌های خسرو، مقاومت می‌کند.

نظامی ابیات بسیاری را در گفتگوی دو دل‌داده خلق کرده است. شیرین ناز و عتاب و شکایت از بی‌وفایی می‌کند، که شاید رنج ازدواج با مریم برایش قابل تحمل بوده، ولی درد ازدواج با شکرنامی چونان بد نام و

به هوس‌بازی شهره، عذابی است بی‌پایان. نظامی با بیانی استعاری و اغراق آمیز از زبان خسرو، تنها اصرار می‌کند. این شاهزاده مغرور، چونان که گفتیم، حتی حال که مست بر درگاه معشوق فرود آمده، به تهدید و اجبار دست نمی‌گشاید و تنها خواهش است و لابه و گاه وصف شوکت خود. روایت هاتفی، از چنین توصیفات و صحنه‌سازی‌های شگرفی مبراست.

به هر روی، پس از گفت و شنودی دورادور، خسرو نومید باز می‌گردد و شیرین دردمند از عتاب با معشوق، راه چاره می‌جوید. چاره‌ای نمی‌بیند جز آنکه نزد معشوق بتازد و از شاپور، طلب کمک کند. او از شاپور دو حاجت دارد: یکی آنکه پنهانی او را در گوشه‌ای جای دهد تا لهو و نازش شاه را بنگرد و «دوم حاجت که گر یابد به من راه / به کاوین سوی من بیند شهنشاه».

خسرو نیز که نومیدانه باز می‌گردد، با شاپور درد دل می‌کند و می‌خواهد دل از عشق شیرین بر گیرد، اما شاپور باز هم به پایمردی این رابطه بر می‌خیزد و این نازها را طبیعی خوانده، خسرو را به تحمل دعوت می‌کند و در تعبیر خوابی که شاه دیده، وصل شیرین را نوید می‌دهد.

در روایت هاتفی هیچ یک از این توصیفات نیست. آنجا شیرین که از خبر عشق بازی خسرو با شکر ناشکیب است، به خسرو پیام می‌دهد و خسرو درد عشق تازه می‌بیند و علاج آن جز ازدواج با شیرین نمی‌یابد.

نغمه‌سرایی نکيسا و باربد در دو منظومه:

در داستان نظامی، فصلی جدید از دلدادگی و اظهار عشق، به کمک باربد و نکيسا رقم می‌خورد. نکيسا در داستان هاتفی حضور ندارد و باربد نیز حضور کم‌رنگی دارد و در اینجا جای داستان از او یاد نمی‌شود، اما در داستان نظامی، ابتدا توصیفی در خور از آن دو نوازنده توانا می‌شود و سپس باربد از زبان خسرو و نکيسا از زبان شیرین - که پنهانی در آن مجلس حضور دارد - توصیف عشق و دلدادگی می‌کنند. ابیات زیبایی از زبان این دو نوازنده سروده می‌شود که شرح عشق، نیاز و درد فراق است.

ازدواج خسرو و شیرین:

سرانجام در حالی که خسرو و شیرین، هر دو مدهوش از آن شعر و نوا و بی‌صبر از عشق گشته‌اند، شیرین از خرگاه بیرون می‌آید و در نهایت «چو شه دانست کاین تخم پرومند / بدو سر در نیارد جز به پیوند»، تصمیم می‌گیرد شیرین را به عقد خود در آورد. در این فاصله، آن دو به عیش با هم می‌نشینند و نظامی با زبانی استعاری، به وصف این عیش می‌پردازد. اندکی بعد، خسرو، شیرین را با تجملی فراوان به مداین می‌آورد و موبدان، آیین ازدواج جاری می‌سازند.

ماجرای شب عروسی در دو روایت تا حدودی متفاوت است. در روایت هاتفی، شیرین چون شاه را مست می‌بیند، صلاح کار آن می‌داند که زیور خود به یکی از کنیزان ببندد و او را نزد شاه بفرستد. شاه نیز که مست و بی‌تاب بوده، قدرت تشخیص نداشته است. صبح هنگام، شیرین، خود این راز را آشکار می‌گرداند. اما در خسرو و شیرین، شیرین از خسرو می‌خواهد که در نوشیدن می‌تکلف نکند، ولی خسرو به ظاهر گر چه فرمان می‌برد، خواست شیرین را به جا نمی‌آورد و چنان مست می‌شود که خادمان او را بر دوش گرفته،

نزد شیرین می‌برند. اینجا شیرین به قصد امتحان کردن خسرو در حالت مستی، دایه‌ای پیر را زیور می‌بندد و نزد خسرو می‌فرستد. خسرو گر چه مست است، به نیرنگ شیرین پی می‌برد.

عملکرد شیرین در دو روایت یکسان است. او طالب حفاظت از شخصیت و حرمت خود است، خلوت کردن با مست را گر چه شوهرش باشد، در شأن خود نمی‌بیند. ولی عملکرد خسرو متفاوت است. خسرو نظامی که عاشق‌تر و هوشیارتر از خسرو هاتفی است، در مستی هم شیرین زیارو را از دیگران باز می‌شناسد. به هر روی، دو دلدار به وصال و خواسته قلبی دست می‌یابند. توصیف شب زفاف خسرو و شیرین را هاتفی به اختصار و نظامی به تفصیل و به زبان استعاری بیان می‌کند.

در روایت نظامی، خسرو پس از این، کنیزان شیرین را حاضر کرده، به یاران خود می‌بخشد و شاپور را فرمانروای سرزمین مهین بانو می‌کند. از آن پس به عیش می‌نشیند تا آنکه پیری بر او عارض می‌شود. در این ایام به یاد خواب گذشته و مژده نیایش می‌افتد و هر چهار مژده را محقق شده می‌بیند. آن گاه، «خرابی در دل آبادش آمد / چو می‌دانست در خاکی و آبی / هر آنچ آباد شد، گیرد خرابی».

هاتفی بیان می‌کند که خسرو چندان به عیش مشغول می‌شود که مملکت را رها کرده، وزیری ظالم امور را در دست می‌گیرد؛ اما نظامی باز با چاره‌گری شیرین دور اندیش، خسرو را از سبک‌سری می‌رهاند. شیرین در گفتگو با خسرو از او می‌خواهد به دانش‌اندوزی، آباد کردن مملکت و رعیت‌نوازی رو آورد. خسرو نیز چون گذشته، فرمان شیرین می‌برد و برای دانش‌اندوزی، بزرگ‌امید را فرا می‌خواند و از او سؤال‌های بسیار می‌پرسد. سخن از پیامبر نیز به میان می‌آید و نظامی نادانی خسرو را توجیه کرده، می‌گوید: «ولی چون بخت پیروزی نبودش / صلاهی احمدی روزی نبودش».

پس از این، شیرین از بزرگ‌امید می‌خواهد نکته‌هایی از کلیله برای او بگوید و بزرگ‌امید، چهل قصه از کلیله را با چهل نکته بیان می‌کند. در روایت نظامی، خسرو پس از آنکه به حکمت‌آموزی و برپایی عدالت در جهان می‌پردازد، گرفتار خشم شیرویه می‌شود، اما هاتفی، ابتدا ماجرای تاریخی پاره شدن نامه پیامبر توسط خسرو را می‌آورد. او خسرو را که پس از ازدواج با شیرین به عیش مشغول شده و همه چیز جز شیرین را از یاد برده، شایسته عقوبت می‌داند. چنین خسروی مغرور شده، نامه پیامبر خدا را می‌درد. نظامی این ماجرا را پس از پایان قصه خسرو و شیرین می‌آورد. هاتفی پس از ذکر این ماجرا، قصه شیرویه را می‌آورد تا این مرگ تلخ را نتیجه آن عمل زشت خسرو معرفی کند که «درید آن نامه را چون آن جهان‌سوز / از آتش پاره شد اشکم همان روز» این نگاه متفاوت هاتفی به خسرو، چنان که در مقدمه گفتیم، از آن روست که هاتفی سعی داشته با شخصیت خسرو، به شاهان زمان خود پند دهد. پس کوشیده خسرو را شبیه شاهان زمانش کند و عاقبت بد او را درسی برای آن‌ها. به این ترتیب تفاوت خسرو پس از ازدواج با شیرین در دو روایت بسیار زیاد است.

شیرین نیز پس از ازدواج با خسرو، در روایت هاتفی، به عیش مشغول می‌شود، اما در روایت نظامی، همچنان عاقل و با خرد باقی می‌ماند و همسر خود را که گاه به غرور و سبک‌سری رو می‌آورد، پند می‌دهد. دلیل دیگر این تفاوت، شاید نگاه متفاوت دو شاعر به شخصیت زن باشد.

شپږويه:

شپږويه در هر دو روايت، فرزند مريم و پسري ناخلف است که در روايت نظامي، طالب شيرين است و در نه سالگي اش که شيرين به ازدواج خسرو در مي آمده، آرزو مي کرده شيرين همسر او باشد. خسرو نظامي که از اين پسر ناخلف در رنج بوده، با بزرگ اميد مشورت مي کند و او مي گويد: «نشايد خصمي فرزند کردن» و او را به اين دلگرمي که «جواني داردش زين سان پر از جوش / به پيري توسني گردد فراموش» آرام مي کند. خسرو نيز تصميم مي گيرد همراه شيرين به آتش خانه برود و شپږويه بر تخت او مي نشيند. در روايت هاتفي، چند نفر از بدخواهان خسرو نيز به کمک شپږويه مي آيند، اما خسرو هاتفي، هوشياري خسرو نظامي را ندارد و احساس خطر نمي کند و از تخت و سلطنت نيز فاصله نمي گيرد. در هر دو روايت، سرانجام شپږويه به بالين خسرو رفته، پهلوي او را مي درد.

در روايت نظامي، شپږويه چندان پست است که شيرين عزادار و به ماتمي جان گداز نشسته را به وصلت با خود فرا مي خواند و شيرين آزرده هم مرگ را بر تسليم چنين فردي شدن ترجيح مي دهد. در شيرين و خسرو، شپږويه چنين درخواستي از شيرين نمي کند و شيرين را در چنين تنگنایی قرار نمي دهد. شيرين تنها از داغ خسرو و براي کنار او بودن، زهر مي خورد و کنار خسرو مي آرامد؛ اما نظامي، شيرين را در تنگنایی مي گذارد که تنها دليل خودکشي اش، در کنار خسرو بودن تلقی نمي شود، بلکه نجات از دست پدرکشي چون شپږويه، انگيزه بهتري براي اين کار است.

به هر روی، عاقبت داستان خسرو و شيرين و شيرين و خسرو، به مرگ هر دو دلداه و آرمیدن کنار هم، ختم مي شود.

نظامي پس از ذکر داستان و آوردن ابیاتی در نکوهش جهان و موعظه، از افسانه خسرو و شيرين، نتیجه گیری مي کند و مي گويد:

«در اين افسانه شرط است اشک راندن / گلابي تلخ بر شيرين فشاندن // به حکم آنکه آن کم زندگانی / چو گل بر باد شد روز جوانی // سبکرو چون بت قبحاق من بود / گمان افتاد خود کافاق من بود... اگر شد ترکم از خرگه نهانی / خدايا، ترک زادم را تو دانی». به اين ترتيب، نظامي هدف از داستان را ساختن شخصيت شيرين به قصد زنده کردن خاطرات آفاق، همسر دلبندهش که در جواني از دنيا رفته، معرفي مي کند، اما هاتفي قصد روشني از سرودن اين منظومه بيان نمي کند.

ماجرای خواب دیدن خسرو، پیامبر (ص) را:

نظامي پس از اين، ماجرای خواب دیدن خسرو را مي آورد. خسرو شبی پیامبر را در خواب مي بيند که او را به اسلام فرا مي خواند؛ اما پس از اين، خسرو سر باز مي زند. خسرو چو از خواب بر مي خيزد، سه ماه از ترس بيمار مي شود. آن گاه با شيرين به خزانه مي رود تا مقداری از گنج خود را به فقيران دهند، اما مي بيند که گنج ها با زنجير بسته شده و بسياری پنهان شده اند. کليدی مي يابد و جایی را در زمين نشان مي دهند که گنجی نهفته بوده و کليد متعلق به صندوق آن گنج. در آن صندوق، لوحی زرین بود. کسانی مي آورند تا آن لوح را بخوانند. عاقبت روشن مي شود که اردشير بابکان که از راز ستارگان با خبر است، پيش بينی کرده

که در فلان دوره، پادشاهی از عرب بر می‌خیزد که همه ملت‌ها باید به او بگروند و جنگ با او زیان دارد. خسرو یقین می‌کند که او، همان فردی است که در خواب دیده است. شیرین باز هم به نصیحت خسرو برخاسته، به او می‌گوید که «اگر بر دین او رغبت کند شاه / نماند خار و خاشاکش در این راه» و «ز باد افراه ایزد رسته گردد».

اما این بار خسرو، پند شیرین را نمی‌پذیرد و گر چه می‌داند سخن به جا می‌گوید، بهانه می‌آورد که نباید از آیین نیاکان بگردم و می‌گوید: «دلم خواهد، ولی بختم نسازد». شیرین همیشه همچون صدای خرد خسرو در کنارش بود و هر بار که خسرو را مغرور می‌دید، پندش می‌داد و به کار بستن پند او، همیشه برای خسرو کارساز و مایه گشایش بود، اما این بار خسرو به پندش تن نمی‌دهد و رسوایی را برای خود به بار می‌آورد و به عقوبت کار خود، به دست شیرویه کشته می‌شود و با این سبک‌سری شیرین را نیز به مرگ شوم و رنج گرفتار می‌سازد.

این بخش از روایت نظامی، به استحکام و پیرنگ داستان، کمکی نکرده است و البته از ارادت او به اسلام نشأت می‌گیرد.

نظامی پس از این، ماجرای نامه نوشتن پیغمبر (ص) به خسرو را می‌آورد. پیامبر (ص) خسرو را به دین اسلام دعوت می‌کند، اما خسرو با دیدن نامه خشمگین می‌شود و «غرور پادشاهی بردش از راه / که گستاخی که یارد با چو من شاه؟» و نامه را می‌درد.

سپس نظامی می‌گوید: «ز معجزهای شرع مصطفایی / بر او آشفته گشت آن پادشاهی» به این ترتیب، ماجرا، با مرگ خسرو و شیرین و باقی ماندن نام خسرو به بدی و رسوایی، پایان می‌پذیرد.

۲. شخصیت‌پردازی دو داستان

«شخصیت»، اصطلاحاً به هر یک از افرادی گفته می‌شود که در مسیر حوادث داستان قرار می‌گیرند؛ در کتاب راهنمای داستان نویسی، شخصیت چنین تعریف شده است: «هرگونه وجودی که با هر شکل و گونه بیانی، گویای مطلبی باشد»^۱

به عبارت دیگر، اشخاص ساخته شده (مخلوقی) را که در داستان حضور می‌یابند، شخصیت می‌نامند. خلق چنین شخصیت‌هایی را به وسیله نویسنده برای معرفی و شناخت به خواننده در حیطه داستان، شخصیت‌پردازی می‌گویند. بدیهی است اشخاصی که در جریان حوادث یک داستان قرار می‌گیرند، نقش یکسانی ندارند. برخی در تمام صحنه‌ها و حادثه‌ها وجود دارند و حضورشان نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد حوادث دارد و برخی دیگر حضور و تأثیر کمتری دارند و حضور و عدم حضور برخی دیگر آن قدر بی‌تأثیر است که نه به یاد می‌مانند و نه اهمیتی دارند.

بر این اساس، «شخصیت‌ها» به دو دسته تقسیم می‌شوند، شخصیت‌های اصلی و شخصیت‌های فرعی.

۱. نظری دارکولی، راهنمای داستان نویسی.

در یک داستان خوب، معمولاً همه شخصیت‌ها پرداخته می‌شوند. اما «شخصیت‌پردازی» شخصیت‌های اصلی، طبعاً دقت بیشتر می‌طلبد و هرچه شخصیت‌ها فرعی‌تر می‌شوند و اهمیتشان در بافت داستان کم می‌گردد، نیاز کمتری به شخصیت‌پردازی آنها احساس می‌شود. علت این امر، آن است که عموماً شخصیت‌های فرعی چندان مورد توجه خواننده قرار نمی‌گیرند و بنابر این ارائه یک تصویر کلی از آنها کافی است. اما شخصیت‌های اصلی چون در تمام مراحل حضور دارند و خواننده با آنها انس می‌گیرد، باید شخصیت دقیق، ثابت و روشنی داشته باشند.^۱

شخصیت‌های اصلی در روایت نظامی و هاتفی: خسرو، شیرین، فرهاد
شخصیت‌های فرعی در روایت نظامی: شاپور، مهین بانو، هرمز، مریم، شکر، شیرویه، بهرام چوبین، بزرگامید، باربد و نکيسا، کنیزکان و زیارویان شیرین، شب‌دیز
شخصیت‌های فرعی در روایت هاتفی: شاپور، مهین بانو، هرمز، شکر، شیرویه
افراد فرعی زیادی در روایت نظامی حضور می‌یابند که در داستان هاتفی، حتی نامی از آنها برده نمی‌شود. این خود سبب کوتاه‌تر شدن داستان هاتفی نسبت به داستان نظامی شده است. همچنین نقش شخصیت‌های فرعی را در استحکام تار و پود قصه نباید اندک شمرد. قدرت شخصیت‌پردازی نویسنده در ارتباط درست شخصیت‌های اصلی و فرعی است.

شخصیت‌های اصلی

خسرو: خسرو پرویز، پسر هرمز، آخرین پادشاه مشهور ساسانی است که از سال ۵۹۰ - ۶۲۷ م. سلطنت کرد. دوران پادشاهی خسرو پرویز از آن نظر اهمیت دارد که در این مدت، امپراطوری ساسانی هم به اوج وسعت و عظمت خود رسید، هم سقوط ناگهانی آن در اواخر سلطنت وی واقع شد.^۲ در منظومه نظامی، از آنجا که خسرو عاشق است، طبعاً روحیه‌ای لطیف دارد و نمی‌تواند چندان پادشاه بدی باشد...^۳ شخصیتی فرهیخته دارد و در دلاوری و فنون رزم و بزم هم سرآمد است. ماجراجویی‌های عشقی، بر سایر ابعاد زندگی او سایه افکنده است.

او پس از نذرهای و راز و نیازهای بسیار پدرش، به دنیا می‌آید. در روایت نظامی، در جوانی، به واسطه اندک بی‌عدالتی‌ای که در حق رعیت روا داشته، توسط پدرش ادب می‌شود و پس از اندوه از این ماجرا، نیایش در خواب، به او مژده رسیدن به شیرین، شب‌دیز، تختی شاهانه و باربد را می‌دهد. اما در روایت هاتفی، یکی از یاران خسرو ظلم می‌کند و خسرو با قصاص او، عدالت را بر پا می‌دارد؛ هرمز نیز به پاس دادخواهی فرزند، او را گرامی‌تر می‌دارد. گفتیم که هدف هاتفی، تنبیه شاهان زمان به واسطه سیمای خسرو است. او حکایت

۱. یوسفی، بنای عاشقی بر بی‌قراری است، ص ۱۲۴ و ۱۲۵. برای تفصیل مطلب، ر.ک: میرصادقی، عناصر داستان، ص ۱۸۷ - ۱۹۲.

۲. ر.ک: کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۷۵ - ۶۴۵.

۳. هوشنگ محمدی افشار و عبدالعلی اویسی، مقایسه سه قهرمان خسرو و شیرین نظامی با دو نظیره آن، ص ۳۹.

را مطابق هدفش تغییر داده است. اینکه خسرو یار خویش را به جرم اندک ظلمی قصاص می‌کند، فضایی را ایجاد کرده تا هاتفی - به قصد هوشیار کردن پادشاهان زمان - خسرو را به سبب این عدالتش ستایش کند و خطاب به شاهان زمانش بسراید:

خوشا آن لطف و آن احسان پیشین	که کردی خسروان منکر دین
زهی انصاف و عدل بت پرستان	که می‌کردند با آن زیر دستان
کنون آنان که می‌لافند ز اسلام	ندارند از مسلمانی به جز نام

خسرو با توصیف شاپور از شیرین، عاشق او می‌شود و ماجرای دلدادگی‌اش آغاز می‌گردد. خسرو گرچه پادشاهی مغرور و هوس‌باز است، حرمت زیادی برای زنان قائل است؛ چه برای مریمی که دوستش ندارد و چه مقابل شیرینی که در همه داستان، عاشق و ناشکیب اوست. در ابتدای داستان که دو دلداد، به صورت ناشناس یکدیگر را دیدار می‌کنند، چون شیرین را در آب می‌بیند و متوجه شرم دختر می‌شود، جوانمردانه نظر بر می‌گیرد و به خلاف هوای دل، از آنجا می‌گذرد. پس از ازدواج ناخواسته با مریم - به سبب قولی که به مریم داده - نمی‌تواند با شیرین ازدواج و حتی آشکارا دیدار کند. شیرین نیز به دیدار پنهانی رضایت نمی‌دهد و شگفت که خسرو پادشاه هرگز به اجبار متوسل نمی‌شود و تنها التماس و لابه می‌کند و هر بار با جواب منفی، تشنه از عطش عشق شیرین، باز می‌گردد، بی‌آنکه عتابی کند و در صدد انتقام بر آید. این همه استغنا و خویش‌داری، در سراسر داستان موج می‌زند.

تصویری که نظامی از خسرو ارائه می‌دهد، در بسیاری موارد، بهتر از هاتفی است و البته - چنان که گفتیم - مطابق روایت زمانه‌اش ساخته شده. در روایت هاتفی، خسرو پس از ازدواج با شیرین، چندان به عیش مشغول می‌شود که مملکت را رها کرده، وزیری ظالم امور را در دست می‌گیرد؛ اما نظامی باز با چاره‌گری شیرین دور اندیش، خسرو را از سبک‌سری می‌رهاند. خسرو به اصرار شیرین، به دانش‌اندوزی، آباد کردن مملکت و رعیت‌نوازی رو می‌آورد و برای دانش‌اندوزی، بزرگامید را فرا می‌خواند.

نظامی، نادانی خسرو را در ماجرای پاره کردن نامه پیامبر (ص) هم توجیه کرده، می‌گوید: «ولی چون بخت پیروزی نبودش / صلاهی احمدی، روزی نبودش» و به واسطه این گستاخی، سلطنتش متزلزل می‌شود. اما هاتفی، خسرو را که پس از ازدواج با شیرین به عیش مشغول شده و همه چیز جز شیرین را از یاد برده، شایسته عقوبت می‌داند. چنین خسروی مغرور شده، نامه پیامبر خدا را می‌درد. نظامی این ماجرا را پس از پایان قصه خسرو و شیرین می‌آورد. هاتفی پس از ذکر این ماجرا، قصه شیرویه را می‌آورد تا این مرگ تلخ را نتیجه آن عمل زشت خسرو معرفی می‌کند. هاتفی کوشیده با شخصیت خسرو، به شاهان زمان خود پند دهد و عاقبت بد او را برای آن‌ها به قصد تنبیه بیاورد. پس تفاوت خسرو پس از ازدواج با شیرین، در دو روایت بسیار زیاد است.

شیرین: هدف اصلی نظامی از سرودن خسرو و شیرین، یادآوری دوران عاشقی‌اش با «آفاق»، معشوقه از دست رفته‌اش، بوده است؛ از این رو تصویر محبوب آرمانی خود را در شیرین ساخته. این حس، سبب

ملموس شدن شخصیت شیرین و نیز جذابیت این شخصیت شده است؛ به همین سبب شیرین در حقیقت به بزرگ‌ترین قهرمان منظومه‌های نظامی و چه بسا کامل‌ترین معشوقه منظومه‌های غنایی، تبدیل شده.

در این افسانه شرط است اشک راندن گلابی تلخ بر شیرین فشاندن

به حکم آنکه آن کم‌زندگانی چو گل بر باد شد روز جوانی

سبکرو چون بت قبحاق من بود گمان افتاد خود کافاق من بود^۱

اما شیرین هاتفی، چنین معشوقه آرمانی‌ای نیست و تنها شبیه معشوقه‌های سایر افسانه‌ها و منظومه‌های غنایی است.

شیرین با توصیف شاپور برای خسرو، وارد داستان می‌شود. او در روایت نظامی، دختری تربیت شده و آزاده است که در محیطی به دور از تعصبات جاهلانه رشد کرده. او از بیان تمایل قلبی‌اش در همان ابتدا امتناع نمی‌ورزد و به راحتی لب به ابراز عشق می‌گشاید. وقتی پس از آن، شاپور را می‌بیند و شاپور در خلوت، از صاحب تمثال، خسرو، برایش می‌گوید، شیرین به راحتی و بدون شرم و حیای مزاحم، از شیفتگی و شوریدگی‌اش می‌گوید و زبان به اعتراف عشقش می‌گشاید. او دختری آزاد است که با ندیمان زیارویش به هر تفرج‌گاهی می‌رود، به راحتی با غریبه سخن می‌گوید، به او راز می‌گوید و محیط زندگی‌اش به گونه‌ای است که ترس از ملامت ندارد.

اما در روایت هاتفی، شاپور چون از مکان شیرین می‌پرسد، به او می‌گویند که دیدار او برای هیچ نامحرمی ممکن نیست. او در فضایی بسته زندگس می‌کند و غریبه‌ای به خلوتش راه ندارد، جرأت و شاید حق بیان علاقه خود را ندارد؛ از این رو لب فرو می‌بندد؛ به این ترتیب، کسی از عشق شیرین با خبر نمی‌شود که چاره‌سازی کند و شاپور را بیابد. خود شیرین نیز جرأت و جسارت شیرین نظامی را ندارد تا بر اسب بنشیند و به جستجوی معشوق بتازد. شیرین هاتفی تنها، بدون همدمی که از دردش با خبر باشد و بدون جسارت و چاره‌سازی، با درد می‌سازد و شاپور با تصویری از شیرین، نزد خسرو باز می‌گردد.

اما شیرین نظامی، توانمند، با جرأتی مثال زدنی و به دور از ترس راهزنان و دزدان، بر اسب نشسته و می‌تازد. شیرین به دور از تحکّمات متعصبانه و آسوده از شایعه‌سازی‌ها، با خسرو می‌نشیند، می‌گوید، می‌خندد و به میدان چوگان می‌رود، اما چنین دختری با همه عشق به خسرو، به نصیحت مهین بانو و آوای خرد خود، حریم حرمت نمی‌شکند و به گستاخی‌های مستانه خسرو، مجال نمی‌دهد. او قسم یاد کرده که:

«اگر خون گریم از عشق جمالش نخواهم شد مگر جفت حلالش»

شیرین، دلربایی و ناز و عشوه معشوقانه می‌کند، اما خود مست و بی‌طاقت نمی‌گردد. او با خویشتن‌داری‌ای مثال زدنی، از حریم خود محافظت می‌نماید. با وجود اینکه خسرو - به سبب عهده‌ای که با مریم بسته - راهی بر ازدواج با او نمی‌یابد، باز هم از قبول دیدار پنهانی اجتناب می‌کند.

۱. نظامی، کلیات مطابق نسخه وحید دستگردی، ص ۳۵۱.

در ماجرای چوگان باختن و صید تازی شیرین و زیبا رویانش با خسرو و یارانش، توانمندی و قدرت شیرین، در کنار دلبری و ناز و عتابش به تصویر کشیده می‌شود و از او شخصیتی بی‌مانند می‌سازد. ماجرای صید تازی شیرین و خسرو را هاتفی هم آورده، اما توصیفات نظامی، مفصل‌تر، زیباتر و با جزئیات بیشتری همراه است.

شیرین که در همه حال، در پی حفاظت از شخصیت و حرمت خود است، در شب ازدواج نیز، چون خسرو را مست می‌بیند، تن به خلوت کردن با او نمی‌دهد. عملکرد شیرین در اینجا، در دو روایت تقریباً یکسان است.

شیرین پس از ازدواج با خسرو، در روایت هاتفی، به عیش مشغول می‌شود، اما در روایت نظامی، همچنان عاقل و با خرد باقی می‌ماند و همسر خود را که گاه به غرور و سبک‌سری رو می‌آورد، پند می‌دهد. در کل نگاه دو شاعر به شخصیت زن متفاوت است و البته گفتیم که شیرین، تصویر آرمانی نظامی از یک زن است. شیرین نظامی همیشه همچون صدای خرد خسرو در کنار اوست و هر بار که خسرو را مغرور می‌بیند، پندش می‌دهد و به کار بستن پند او، همیشه برای خسرو کارساز و مایه گشایش است. در ماجرای خواب دیدن خسرو، پیامبر (ص) را و پیش‌بینی اردشیر بابکان بر لوح زرین مبنی بر آمدن پیامبر، باز هم به نصیحت خسرو می‌پردازد، اما این بار خسرو به پندش تن نمی‌دهد و رسوایی را برای خود به بار می‌آورد.

فرهاد: در برخی کتب تاریخی از جمله ترجمه تاریخ الرسل و الملوك و مجمل التواریخ و القصص، از فرهاد اسپهبد یا کوه‌کن، نامی و از عشق وی به شیرین یاد گردیده است. در شاهنامه و غرر الاخبار ملوک/الفرس ثعالبی و دیگر آثار، نشانی از فرهاد نیست و طبعاً نمی‌توان شخصیتی تاریخی از او به دست داد.^۱

فرهاد در روایت نظامی، کسی است که «به تیشه سنگ خارا را کند موم». او دوست شاپور است که با هم در چین، شاگرد یک استاد بوده‌اند و فرهاد در همه پیشه‌ها از شاپور پیشی گرفته و هنرمند و استادی کامل است. علاوه بر این، انسانی صادق و باخلاص، بی‌اعتنا به مال و جاه دنیا، فداکار و از همه مهم‌تر، عاشقی واقعی و دست از جان شسته است. فرهاد با چنین شخصیتی، آمادگی پذیرفتن عشقی مجنون وار را داشت و شیرین تنها وسیله‌ای بود برای ابراز این استعداد درونی. به همین دلیل است که او هرگز لب به اظهار عشقش به شیرین نمی‌گشاید. گرچه فرهاد در این داستان، مدت زمان کمی حضور دارد، عظمت شخصیتش - همچون شیرین - بر کل داستان سایه افکنده است و مایه اصلی تأثر خواننده از داستان، سرنوشت اوست. پاکبازی او در عشق، به شخصیتش عظمت بخشیده و سبب شده نامش با پاک‌باختگی و عشق راستین، گره بخورد.

فرهاد وقتی در داستان نظامی حضور می‌یابد که دست‌یابی شیرین به شیر، به سبب دور بودن از چارپایان مشکل بوده و او نیز که غذایش از مادیان و میش بوده، از شاپور کسی را می‌طلبد که جویی سنگی بسازد

۱. هوشنگ محمدی افشار و عبدالعلی اویسی، مقایسه سه قهرمان خسرو و شیرین نظامی با دو نظیره آن، ص ۴۱.

و شیر را از آن سو که چارپایان هستند، در آن روان سازد.

فرهاد به درگاه شیرین می‌آید و چون سخن شیرین را می‌شنود و ناز و دلبری‌اش را می‌بیند، عاشق می‌شود. فرهاد، فرمان شیرین را اجابت می‌کند و «به یک ماه از میان سنگ خارا / چو دریا کرد جویی آشکارا». شیرین چون با خبر شد، «بسی بر دست فرهاد آفرین کرد». پس از این، فرهاد از سوز عشق، راه صحرا می‌گیرد و به زاری می‌نشیند.

نحوه تربیت و غرور هنرمندانه فرهاد، در هر دو روایت نظامی و هاتفی، مانع از آن است که حتی عشق خود را اظهار کند، زیرا می‌داند که شیرین، دل در گرو عشق خسرو دارد. حتی وقتی شیرین برای دیدار فرهاد به بیستون می‌رود، فرهاد لب به اظهار عشق شورانگیزش نمی‌گشاید و ناله‌های عاشقانه سر نمی‌دهد. او مقابل تمثال شیرین بر کوه، شب و روز ناله و راز و نیاز می‌کند، اما در مقابل، شیرین تنها به نگاه بر چهره محبوب اکتفا و سکوت پیشه می‌کند. او در برابر معشوق، تسلیم مطلق است.

شخصیت فرهاد در هر دو روایت یکسان است، گرچه شیوه‌های بیان متفاوت و ماجراها مختلف‌اند، عشق بی‌مانند فرهاد، با حال و هوایی یکسان دیده می‌شود. عکس‌العمل کلی شیرین و خسرو نیز در مقابل این عشق، تقریباً یکسان است. در روایت هاتفی، فرهاد روزی در گذر، شیرین را می‌بیند و عاشق او می‌گردد تا آنکه همچون روایت نظامی، با معرفی شاپور، به خدمت شیرین در می‌آید و به نیروی عشق و هنر، جویی چون حوض کوثر خلق می‌کند و از تحسین و خشنودی شیرین بهره می‌یابد.

پس از این، هر دو شاعر به وصف مناظره خسرو با فرهاد می‌پردازند. فرهاد در روایت نظامی، به نیروی عشق، چنان پاسخ‌های دندان‌شکنی به خسرو می‌دهد که او را خشمگین می‌سازد و از فرهاد، برداشتن کوهی را که در گذرگاه قصر اوست، طلب می‌کند و فرهاد شرط کار را دست برداشتن خسرو از شیرین می‌گذارد. فرهاد عاشق که وجود خود را با هستی شیرین یکی کرده، به نیروی عشق، تیشه بر کف می‌گیرد و علاوه بر صاف کردن کوه، صورت شیرین را بر کوه نقش می‌کند و با آن تمثال، به گفتگو و اظهار درد عشق می‌پردازد.

اما در روایت هاتفی، خسرو فرهاد را در چاهی عمیق بر قلّه کوه زندانی می‌کند. فرهاد به میتینی در چاه دست می‌یابد و به واسطه کندن کوه با این میتین، به معدن لعلی می‌رسد و بر لعل‌های این معدن، نام یار را حک می‌کند. این لعل‌ها با نام شیرین، به دست مردم می‌افتد. خسرو دوباره لب به سرزنش فرهاد می‌گشاید و چون در می‌ماند، از او می‌خواهد تا کوه سر راهش را صاف کند و اینجا نیز چون روایت نظامی، شرط فرهاد، شیرین است و خسرو «به وعده راهزن شد کوه‌کن را».

نظامی، صحنه‌ای زیبا و کاری شگفت را از فرهاد تصویر کرده است. فرهاد پس از دیدن شیرین که به دیدارش در کوه آمده، توانی بسیار می‌یابد و کوه را با قدرتی بی‌مانند می‌شکافد. هنگام بازگشت شیرین، اسبش می‌میرد و فرهاد، شیرین را همان گونه که بر اسب نشسته، به گردن گرفته، به قصرش می‌برد.

در هر دو روایت نظامی و هاتفی، مرگ فرهاد در اثر رساندن خبری ناجوانمردانه است؛ خبر مرگ شیرین. رساندن این خبر، توطئه خسرو است. چون قاصد این خبر را به فرهاد می‌رساند، او پس از لابه و اظهار دردی

کوتاه، جان می‌دهد تا در آن جهان به شیرین پیوندند.

پس از مرگ فرهاد، شیرین به عزاداری می‌پردازد. هاتفی، مرگ مهین بانو را نیز در همان هنگامه رقم می‌زند و غم شیرین را جان‌گذازتر می‌سازد. خسرو در هر دو روایت، از بابت غمگینی شیرین در رنج است؛ از این رو تعزیت‌نامه‌ای با سرزنش به شیرین می‌نویسد.

شخصیت‌های فرعی:

شاپور: شاپور، ندیم خاص خسرو است. او صورت‌گری ماهر و سخن‌گویی خوش کلام است. شاپور، سیاح است و گرداگرد جهان گشته و شگفتی‌های بسیاری دیده است. وی در داستان بسیار تأثیرگذار است. تأثیر او با توصیف شیرین برای خسرو آغاز می‌شود و با میانجی‌گری‌اش ادامه می‌یابد. در انتها نیز به پایمردی اوست که دو عاشق به وصال یگدیگر می‌رسند.

در ابتدای داستان، خسرو از شاپور می‌خواهد از عجایی که دیده سخن بگوید، از شیرین و مهین بانو می‌گوید و با توصیفاتی دلنشین از شیرین، قلب خسرو را می‌رباید. او که خسرو را شیفته و ندیده عاشق کرده، برای چاره‌سازی، از جانب خسرو به ارمن فرستاده می‌شود. گرچه هاتفی و نظامی هر دو، شاپور را به پایمردی توصیف می‌کنند، شیوه این پایمردی و وساطت را متفاوت بیان می‌دارند. در روایت نظامی، شاپور سهم بیشتری در این وساطت دارد. واسطه آشنایی فرهاد با شیرین نیز، شاپور است که فرهاد را برای اجابت خواسته‌ای از شیرین، به محضر شیرین می‌آورد و آتش عشقی بی‌همتا را در جان کوه‌کن شعله‌ور می‌کند. در داستان نظامی، عاقبت نیز به یاری شاپور، شیرین و خسرو به وصال می‌رسند.

مهین بانو: نظامی داستان را از توصیف مهین بانو آغاز می‌کند. او عمه و سرپرست شیرین، فرمانده و از نسل شاهان است؛ قلمرو وسیعی دارد و در همه قلمرواش عدالت را برپاداشته. او «ز مردان بیشتر دارد سترگی / مهین بانوش خوانند از بزرگی». در ادامه داستان، وقتی از رفتن شیرین در پی خسرو با خبر می‌شود، ناله سر می‌دهد و متأثر می‌شود، اما «مهین بانو به رفتن میل ننمود / نه خود رفت و نه کس را نیز فرمود»، زیرا او نیز از جنس شیرین است؛ وی تربیت‌کننده شیرین جسور و آزاده است و در انتخاب راه، آزادش گذاشته. می‌داند که اگر راهی شده، دلیلی داشته و مانع او شدن، شایسته نیست. پس از این، چون شیرین فراری نزد مهین بانو باز می‌گردد، مهین بانو او را سرزنش نمی‌کند و بی هیچ عتابی، به استقبالش می‌رود، زیرا گفتیم که او نیز از جنس شیرین و آشنا با عوالم دلدادگی است و می‌داند شیرین دلباخته است و حرکت نامعقولش، کار دل است. در میانه داستان، او از دنیا می‌رود و سلطنتش به شیرین می‌رسد.

هرمز: داستان خسرو و شیرین، با روایت هرمز آغاز می‌شود. هرمز پادشاه دادگر ایران بود. او چون اجداد خود، عدالت فراوان پیشه داشت و همه مردم قلمرویش، در آسودگی و امنیت روزگار می‌گذرانند. هرمز از سال ۵۷۸ - ۵۹۰ سلطنت کرد. او در عدالت از انوشیروان بهتر بود، ولی تدبیر و احتیاط او را نداشت.^۱ هرمز

۱. ریاحی، قهرمانان خسرو و شیرین، ص ۱۲۷.

فرزندی نداشت؛ از این رو طالب فرزند بود. در روایت نظامی، وی با نذر و قربانی این آرزو را از خدا طلب می‌کرد و خدا نیز در پاسخ نذرهایش، به او پسری زیبا و فرخنده طالع عطا فرمود. هرمز از آنجا که او را شاهی کامل دید، نامش را خسرو پرویز نهاد. اما در روایت هاتفی، هرمز شبی خواب می‌بیند که خورشید از گریبانش بر آمده، شعاع آن جهان را زینت داده است. معبران، تعبیر خوابش را صاحب فرزند شدن دانستند. مدتی بعد، پسری زیبا و مبارک طالع به دنیا آمد و نامش از غیب، خسرو پرویز نهاده شد، زیرا قرار بود در آینده، پادشاه جهانیان گردد.

هرمز در روایت نظامی، در ماجرای ادب کردن خسرو در جوانی، پادشاهی بسیار عادل معرفی می‌شود که به سبب اندک ظلمی در حق رعیت، فرزند را عتاب می‌کند، اما در روایت هاتفی، خود خسرو عادل است و هرمز تنها او را تشویق می‌کند.

مریم: دختر قیصر روم است که پس از آنکه برای شکست بهرام چوبین، با خسرو متحد و پیروز می‌شوند، مریم را به همسری خسرو در می‌آورد؛ زنی که هرگز مورد انتخاب و علاقه خسرو نیست، چندان که از مرگش نیز غمگین نمی‌شود، اما همیشه حرمتش را نگاه می‌دارد.

در روایت هاتفی، نه صحبتی از قیصر روم و کمک گرفتن از او است و نه از ازدواج با مریم. در طول داستان نیز هیچ سخنی از مریم، شماتت‌ها و حسادت‌هایش نیست؛ تنها در پایان داستان که شیرویه حضور می‌یابد، او پسر مریم معرفی می‌شود!

در روایت نظامی، به سبب حضور مریم، خسرو - با وجود دلدادگی - اجازه ازدواج و حتی ملاقات آشکارا با شیرین را ندارد، چرا که مریم «ملک را داده بد در روم سوگند / که با کس در نسازد مهر و پیوند». خسرو، از طریق شاپور، پنهانی از احوال شیرین با خبر است، اما نمی‌تواند به دیدار شیرین برود، زیرا «ز مریم بود در خاطر هراسش / که مریم روز و شب می‌داشت پاسش». خسرو که در عطش شیرین می‌سوخت، عجباً که برای دیدار یار، به لابه و اصرار در مقابل مریمی که هرگز دوستش نداشته، می‌پردازد و از او اجازه می‌خواهد، اما مریم به خواهش شاه، پاسخ منفی می‌دهد و حتی قسم یاد می‌کند که اگر شیرین به این کشور آید، خود را می‌کشد و شاه نیز با وجود قلب ناآرام و دل اندوهناک، تن به خواسته مریم می‌دهد. پس از مرگ وی نیز، گرچه «برست از چنگ مریم، شاه عالم»، حرمت او را پاس می‌دارد و مدتی به احترامش عزاداری می‌کند. **شکر:** دختری زیبارو ست که عشرت‌کده‌ای دارد. خسرو پس از عتاب شیرین، در پی معشوقی است که یاران و ندیمان، شکر را به او معرفی می‌کنند. شکر با خسرو به عیش می‌نشیند، اما چون خسرو مست می‌شود، چراغ را می‌برد و در تاریکی، کنیز خود را نزد شاه می‌فرستد و شاه به گمان شکر، با او نرد عشق می‌بازد. او با گستاخی، عیب شاه را - که بدبویی دهان اوست - از کنیز پرسیده، به خسرو می‌گوید و چون خسرو طعنه به عییش می‌زند که «چو گیتی با همه کس عشق بازی»، او راز فرستادن کنیزکان را به جای خود، فاش می‌سازد و خسرو گرچه ابتدا ناخرسند می‌گردد، پس از تفحص و دریافت حقیقت سخن شکر، از شخصیت او خوشش می‌آید و «ملک را فرخ آمد فال اختر / که از چندین مگس چون رست شکر // فرستاد از سرای خویش خواندش / به آیین زناشویی نشاندش» اما شکر برایش جای خالی شیرین را پر نمی‌کند و

عشق او به شیرین شدیدتر می‌شود.

شیرویه: شیرویه در هر دو روایت، فرزند مریم و پسری ناخلف است که در روایت نظامی، طالب شیرین است و در نه سالگی‌اش که شیرین به ازدواج خسرو در می‌آمده، آرزو می‌کرده شیرین همسر او باشد. خسرو نظامی که از این پسر ناخلف در رنج بوده، با بزرگ امید مشورت می‌کند و او می‌گوید: «نشاید خصمی فرزند کردن» و او را به این دلگرمی که «جوئی داردش زین سان پر از جوش / به پیری توسنی گردد فراموش» آرام می‌کند. خسرو نیز تصمیم می‌گیرد همراه شیرین به آتش‌خانه برود و شیرویه بر تخت او می‌نشیند. در روایت هاتفی، چند نفر از بدخواهان خسرو نیز به کمک شیرویه می‌آیند، اما خسرو هاتفی، هوشیاری خسرو نظامی را ندارد و احساس خطر نمی‌کند و از تخت و سلطنت نیز فاصله نمی‌گیرد. در هر دو روایت، سرانجام شیرویه به بالین خسرو رفته، پهلوی او را می‌درد.

در روایت نظامی، شیرویه چندان پست است که شیرین عزادار و به ماتمی جان‌گداز نشسته را به وصلت با خود فرا می‌خواند و شیرین آزرده هم مرگ را بر تسلیم چنین فردی شدن ترجیح می‌دهد. در شیرین و خسرو، شیرویه چنین درخواستی از شیرین نمی‌کند و شیرین را در چنین تنگنایی قرار نمی‌دهد.

بهرام چوبین: پس از مرگ هرمز، به شماتت بهرام چوبین، مردم از خسرو می‌رمند و به بهرام می‌پیوندند. بهرام از سرداران سپاه هرمز است که سودای تاج خسروی در سر دارد. عاقبت خسرو پرویز به یاری قیصر روم، بر او پیروز می‌شود.

بزرگ‌امید: نظامی در شرح کودکی خسرو، به اینکه وی از ابتدای کودکی آموزش‌های علمی و جنگی می‌بیند، اشاره کرده، از استادی به نام «بزرگ‌امید» نام می‌برد که فردی بسیار دانا و عاقل است و خسرو از او بهره‌های بسیار می‌برد. پس از ازدواج شیرین و خسرو، باز از بزرگ‌امید یاد می‌شود و شیرین در گفتگو با خسرو، از او می‌خواهد به دانش‌اندوزی، آباد کردن مملکت و رعیت‌نوازی رو آورد. خسرو نیز فرمان شیرین می‌برد و برای دانش‌اندوزی، بزرگ‌امید را فرا می‌خواند و از او سؤال‌های بسیار می‌پرسد؛ همچنین شیرین از بزرگ‌امید می‌خواهد نکته‌هایی از کلیله برای او بگوید و بزرگ‌امید، چهل قصه از کلیله را با چهل نکته بیان می‌کند.

هاتفی گر چه به آموزش دیدن خسرو اشاره می‌کند، نامی از این معلم بزرگ نمی‌برد؛ به این ترتیب یکی از شخصیت‌های مثبت و کارساز، در داستان هاتفی حضور ندارد.

نکیسا و باربد: در روایت نظامی، ابتدا توصیفی در خور از این دو نوازنده توانا می‌شود و سپس باربد از زبان خسرو و نکيسا از زبان شیرین، توصیف عشق و دلدادگی می‌کنند. ابیات زیبایی زیادی توسط این دو نوازنده خلق می‌شود که شرح عشق، نیاز و درد فراق است. در روایت هاتفی، نکيسا حضور ندارد و باربد نیز حضور کم‌رنگی دارد. در روایت هاتفی، ماجرای شرح عشق خسرو و شیرین توسط این دو نوازنده نیامده است.

زبیارویان و کنیزکان شیرین: ده دخترند که فرنگیس، سهیل، عجب‌نوش، فلک‌ناز، همیلا، همایون، سمن ترک، پریزاد، ختن خاتون و گوهرملک نام دارند. در روایت نظامی، آنها همیشه همراه شیرین‌اند و

در ابتدای داستان که شیرین مدهوش از دیدن تصویر خسرو می‌شود، از آنان چاره‌جویی می‌طلبد و یکی از زیبارویان را می‌گمارد تا از هر که در راه می‌بیند، در مورد آن تمثال پرسش کند. در نخستین دیدار خسرو و شیرین این زیبارویان همراه شیرینند و آنان نیز با یاران خسرو چوگان‌بازی می‌کنند. خسرو پس از ازدواج با شیرین، آنها را به ازدواج یاران خود در می‌آورد؛ اما در روایت هاتفی، این کنیزکان حضوری ندارند. در ابتدای داستان، شیرین از آنان یاری نمی‌جوید و ماجرای چوگان بازی را هم هاتفی نیاروده است.

شبدیز: در کتب تاریخ، از شبدیز یاد شده و آمده است که «پرویز اسبی داشت شبدیز نام که هیچ پادشاه را آن چنان اسبی نبود. از همه اسبان به چهار دست افزون‌تر و بلندتر و از روم به دست وی افتاده بود و چون نعل بستندی به دست و پای وی، هر یکی به هشت میخ بستندی و هر طعام که پرویز خوردی، آن اسب را دادی و چون آن اسب بمرد، پرویز بفرمود تا آن اسب را کفن کردند و به گور کردند. و نقش او به سنگ اندر بفرمود کردن تا هر وقتی که او را آرزو کردی، به نقش آن اسب اندر نگریستی و همی گریستی و امروز همچنان هست به کرمانشاه و پرویز را بر آن شبدیز نقش کرده‌اند»^۱. در ابتدای داستان، یکی از چهار چیزی که نیای خسرو به او نوید یافتنش را می‌دهد، شبدیز است. پس از آن نیز شاپور بعد از توصیف شیرین و مهین بانو، از شبدیز، اسب تندرو و بی‌همتای شیرین یاد می‌کند که:

به گاه کوه‌کنند آه‌نین است گه دریا بریدن خیز ران دم
زمانه‌گردش و اندیشه رفتار چو شب کارآگه و چون صبح بیدار
این شبرنگ بی‌همتا، همان گونه که نیای خسرو وعده داده، به تصاحب خسرو در خواهد آمد. شاپور در پایان توصیفاتش می‌گوید:

نه شیرین‌تر ز شیرین خلق دیدم نه چون شبدیز، شبرنگی شنیدم
هاتفی توصیفی از شبدیز نمی‌آورد و در روایتش، شبدیز از ابتدا اسب خسرو است.

۳. اختلاف توصیفات در دو داستان

– نظامی به توصیف شبدیز، اسب بی‌همتای شیرین، پرداخته، اما هاتفی چنین توصیفاتى ندارد.
– نظامی ماجرای به صحرا رفتن خسرو در جوانی را مفصل‌تر از هاتفی آورده است.
– هاتفی ماجرای خواب دیدن نیایش را در ایام جوانی و وعده دست‌یابی به چهار گوهر ارزشمند، نیاورده است.

– نظامی با تفصیل بسیار، سه بار چاره‌گری شاپور را توصیف می‌کند و در این میان، به توصیف دقیق زیبارویان و کنیزکان شیرین و عشرت آنها می‌پردازد. اما هاتفی از آنجا که شاپور تنها از روزنی شیرین را

۱. بلعمی، تاریخ بلعمی تكملة و ترجمه تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰؛ به نقل از: ریاحی، لیلی، قهرمانان خسرو و شیرین، ص ۱۵۳.

دیده، به توصیفی دقیق نمی‌پردازد.

- ماجرای چوگان باختن و صید تازی شیرین و زیبا رویانش با خسرو و یارانش، از توصیفات زیبایی نظامی است که توانمندی و قدرت شیرین را در کنار دلبری و ناز و عتابش به تصویر می‌کشد و از او شخصیتی بی‌مانند می‌سازد. ماجرای صید تازی شیرین و خسرو را هاتفی هم آورده، اما توصیف میدان صید نظامی، مفصل‌تر، زیباتر و با جزئیات و توصیفات بیشتری همراه است. یکی از توصیفات زیبایی دیگر نظامی که در هاتفی نیست، توصیف و بیان ماجرای افسانه‌سرایی ده دختر (زیارویان و کنیزکان شیرین) است که هر یک با بیانی زیبا و جذاب، عشق خسرو و شیرین را توصیف می‌کنند. این ده دختر که فرنگیس، سهیل، عجب‌نوش، فلک‌ناز، همیلا، همایون، سمن‌ترک، پریزاد، ختن‌خاتون و گوهر ملک نام دارند، همیشه همراه شیرین‌اند و خسرو پس از ازدواج با شیرین، آنها را به ازدواج یاران خود در می‌آورد.

- ماجرای کمک گرفتن خسرو در جنگ با بهرام از قیصر روم و ازدواج خسرو با مریم، دختر پادشاه روم، در داستان هاتفی نیست.

- وقتی خبر مرگ بهرام چوبین را برای خسرو می‌آورند و خسرو بزمی می‌آراید. در این بزم، از سی سخن بارید یاد می‌شود. از این لحن‌ها در داستان هاتفی، صحبتی به میان نمی‌آید.

- مناظره خسرو با فرهاد به قلم نظامی، زیباتر و مفصل‌تر از هاتفی است. نظامی این مناظره را در ۲۶ بیت و هاتفی تنها در دو بیت آورده است.

- در روایت هاتفی، ماجرای شکر با آن تفصیل نظامی بیان نمی‌شود و پس از آنکه خریداران خسرو نزد شکر می‌رسند، شکر به خلوت خسرو می‌رود. نه توصیف چندانی از زیبایی شکر می‌شود، نه از گمان بدی که به او می‌رود و نه از نیرنگی که به کار می‌گیرد.

- پس از باخبر شدن شیرین از ازدواج خسرو با شکر، گفتگویی بین خسرو و شیرین انجام می‌شود. شیرین از بی‌وفایی خسرو، حتی پس از مرگ مریم، شکایت می‌کند و خسرو مست که بر درگاه معشوق فرودآمده، تنها خواهش و لابه می‌کند. نظامی ابیات بسیاری را در گفتگوی دو دلدادۀ خلق کرده است، اما روایت هاتفی، از چنین توصیفات و صحنه‌سازی‌های شگرفی مبرا است. پس از این گفتگو و عتاب شیرین با خسرو، نظامی ماجرای چاره‌اندیشی شیرین به کمک شاپور را می‌آورد و درحقیقت فصلی جدید از دلدادگی و اظهار عشق، به کمک بارید و نکیسا، دو نوازنده زبردست خسرو، رقم می‌خورد. در روایت هاتفی هیچ یک از این توصیفات نیست.

منابع

۱. آیتی، عبدالمحمد، *داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی*، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۶۳.
۲. بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد، *تاریخ بلعمی تكملة و ترجمه تاریخ طبری*، ج ۲، به تصحیح ملک الشعراء بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، زوار، ۱۳۵۳.
۳. ثروتیان، بهروز، *خسرو و شیرین*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۲.
۴. راغبیان، مرضیه، «بررسی نسخه‌های خسرو و شیرین (با تأکید بر شیرین و خسرو هاتفی)»، *میراث شهاب*، شماره ۶۷، بهار ۹۱، ص ۱۸۳-۱۹۷.
۵. ریاحی، لیلی، *قهرمانان خسرو و شیرین*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۶. سعیدی سیرجانی، علی اکبر، *سیمای دو زن*، تهران، نشر پیکان، چاپ پنجم، ۱۳۷۷.
۷. فخرالزمانی ملاعبدالنبی قزوینی، *تذکره میخانه*، تصحیح، تنقیح و تکمیل تراجم به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۰.
۸. کریستین سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، چاپ پنجم، ۱۳۷۷.
۹. مؤید، حشمت، «در مدار نظامی (۴): مقلدان خسرو و شیرین نظامی»، *ادبیات و زبان‌ها، ایران‌شناسی*، بهار ۱۳۷۲، شماره ۱۷.
۱۰. محمدی افشار، هوشنگ و عبدالعلی اویسی، «مقایسه سه قهرمان خسرو و شیرین نظامی با دو نظیره آن (شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی و عبدالله هاتفی)»، *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۷۴ (پیاپی ۱۸۸)، خرداد ماه ۱۳۹۲، ص ۳۵.
۱۱. میرصادقی، جمال، *عناصر داستان*، شفا، چ اول، ۱۳۶۳.
۱۲. نظامی، الیاس بن یوسف، *دیوان قصاید و غزلیات*، به تصحیح استاد سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۴.
۱۳. _____، کلیات مطابق نسخه وحید دستگردی، تهران، نگاه، ۱۳۷۲.
۱۴. نظری دارکولی، محمد رضا، *راهنمای داستان نویسی*، تهران، آریابان، ۱۳۹۱.
۱۵. هاتفی، عبدالله، *شیرین و خسرو*، متن انتقادی و مقدمه به سعی و اهتمام سعدالله اسدالله یف، مسکو، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۷.
۱۶. یوسفی، حسین علی، «بررسی تطبیقی ویس و رامین و خسرو و شیرین»، *مجله ادبستان*، شماره ۳۶، سال سوم، آذر ماه ۱۳۷۱.
۱۷. _____، _____، *بنای عاشقی بر بی‌قراری است*، تهران، نشر روزگار، ۱۳۸۷.